

مسائل آموزش و پرورش ایران؛

دعوت به گفت‌وگوی فراگیر برای بازاندیشی

اشاره: این متن حاصل هم‌اندیشی گروهی از محققان، کارشناسان، مدیران، معلمان و کنشگران حوزهٔ تعلیم و تربیت در ایران است و می‌کوشد ضمن گزارش بحران‌ها و تحلیل ناکامی‌ها، به ظرفیت‌های نهفتهٔ جامعهٔ ایران برای گذار به فرایند حل مسئله توجه کند تا در نیل به حکمرانی خوب، بتواند مبنای عمل حاکمیت و جامعه قرار گیرد؛ و نیز زمینه‌ای باشد برای گفت‌وگویی فراگیر در بازاندیشی آموزش و پرورش و مشارکت ملی برای برساختِ راه‌حل‌های مشترک. می‌توان گفت آموزش و پرورش یکی از مؤثرترین نقاطی است که می‌توانیم با همهٔ تفاوت‌هایمان دربارهٔ فردای ایران گفت‌وگو کنیم و امر مشترکی خلق کنیم که ما را در کنار هم قرار می‌دهد. گویی کودکان و نوجوانان، همه را به همدلی و همفکری برای تحقق رؤیاهایشان فرا می‌خوانند و تمایل غالب جامعه در برابر این دعوت، پذیرا و شنوا است. این متن نیز با چنین امیدی شکل گرفته و نه سخن آخر، بلکه روایتی آغازین است برای دعوت به گفت‌وگو و کنش جمعی در این باب.

نمایه متن

گفتار آغازین

بخش نخست: گزاره‌های بنیادین

۱. پاسداشت کرامت انسانی ۲. حقوق بنیادین کودک ۳. آموزش و پرورش به مثابه رکن توسعه پایدار ۴. بالندگی شهروند آزاد دارای حق و مسئولیت ۵. همبستگی ملی و تنوع فرهنگی ۶. نگاه معطوف به آینده ۷. یادگیری مادام‌العمر ۸. یادگیری برای زیستن

بخش دوم: گزارش بحران

الف: بحران کیفیت: ۱. کیفیت تحقق شایستگی‌ها ۲. کیفیت سواد ابتدایی ۳. کیفیت یادگیری دروس ۴. توانمندی‌های کیفی معلمان ۵. کیفیت امکانات مدارس
ب: بحران عدالت: ۱. بازماندگی از تحصیل ۲. توزیع نابرابر امکانات ۳. خصوصی‌شدن آموزش ۴. تبعیض‌های نمودیافته در کنکور ۵. وضعیت آموزش در روستاها
ج: بحران مشروعیت: ۱. تضییع حق و کرامت انسان ۲. ارتباط قیّم‌آبانه و یکسویه ۳. شکاف معرفتی و ارزشی ۴. گسست ارتباطی و فقدان مشارکت مؤثر ۵. تعارض منافع ۶. شکل‌گیری مدارس غیررسمی

بخش سوم: تحلیل علل ناکامی

۱. فقدان مأموریت روشن و مورد توافق ۲. گسیختگی اجزاء و فقدان نگاه یکپارچه و فرایندی ۳. سیاست‌زدگی ۴. ساختار متمرکز و از بالا به پایین ۵. رویکرد دینی ظاهرگرایانه و تحمیلی ۶. آشفتگی تصمیم‌سازی در نهادهای فرآیند آموزش و پرورش.

بخش چهارم: ظرفیت‌های نهفته

۱. پیشینه تاریخی و فرهنگی امر تعلیم و تربیت در ایران ۲. دانش‌آموزان ۳. خانواده‌ها ۴. معلمان ۵. مدرسه ۶. کنشگران مدنی ۷. محتوای آموزشی

بخش پنجم: گام‌نهادن در فرایند حل مسئله

الف: نقش نظام حکمرانی

۱. گشودگی نسبت به جامعه برای بازاندیشی ۲. کاستن از تصدی‌گری ۳. ثبات وضعیت اقتصادی آموزش و پرورش ۴. تعهد به آموزش عمومی رایگان ۵. اولویت آموزش ابتدایی و پیش‌دستانی ۶. سبک‌کردن بار مدرسه ۷. استفاده از تجربه‌های جهانی ۸. بهره‌گیری از فناوری‌های نوین ۹. پذیرش تنوع و خلاقیت در محتوای آموزشی ۱۰. مسئله دانشگاه‌های تربیت معلم ۱۱. توجه به مطالبات معلمان ۱۲. میدان‌دادن به طرح‌های تحول‌خواهانه ۱۳. ساختن چهره‌ای محبوب‌تر و روادارتر از آموزش و پرورش

ب: نقش جامعه مدنی

۱. بازآفرینی خویش در نقش مدرسه، معلم، خانواده ۲. نظارت، مطالبه و مشارکت ۳. فراتر رفتن از چارچوب آموزش رسمی ۴. سرمایه‌گذاری متنوع‌تر

سخن آخر: فراخوان گفت‌وگو و کنش مشترک

گفتار آغازین

ما ایرانیان در گذر تاریخ، رشد و رهایی انسان و آزادی و آبادانی ایران را از مسیر جست‌وجوی «دانایی» طلب کرده‌ایم و کوله‌باری از پیشینه درخشان تمدنی در توجه به مقوله تعلیم و تربیت داریم. در یک قرن اخیر نیز، به طور خاص، مواجهه با جهان نو را همزمان با ورود آموزش و پرورش جدید تجربه کرده‌ایم و از این طریق با زمین و زمانه‌ای که در آن زیست می‌کنیم، آشنا شده‌ایم. انسان ایرانی در کوران حوادث ۱۵۰ سال گذشته، دست از این تکاپو برای بهترزیستن از طریق بسط دانایی و توانایی خویش برنداشته است. تا بدان‌جا که حتی در بحبوحه جنگ جهانی اول و ابتلای کشور به قحطی و بیماری‌های واگیر، مسئله «دارالمعلمین» در کانون توجه بود؛ و نیز در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ و در آستانه سقوط یک دولت ملی، در شورای عالی فرهنگ وقت، بحث درباره «پرورش انسان توانا برای زیستن در جهان آزاد» جریان داشت؛ و حتی در اوج حوادث انقلاب و مصائب جنگ هشت‌ساله وقفه‌ای در کار مدرسه ایجاد نشد و توجه به گسترش سواد، پیوسته ادامه یافت.

همین شوق دانایی باعث شد ما بتوانیم در طول قرن گذشته نمونه درخشان یک تجربه ملی را رقم بزنیم و به دستاوردی چشمگیر در فراگیرشدن آموزش عمومی با برابری نسبی دینی، قومی، زبانی و جنسیتی، دست یابیم. توسعه آموزش عمومی در ایران از طریق نقش‌آفرینی گسترده سلیقه‌های گوناگون فکری و مشارکت فعال جامعه مدنی با گرایش‌های متنوع حاصل شد. گسترش کمی تحصیلات عمومی، که رشد بی‌وقفه آن از دوره مشروطه آغاز گردید، نهایتاً پس از پیروزی انقلاب و بویژه در دوره اصلاحات به اوج خود رسید و توجه و تحسین نهادهای بین‌المللی را برانگیخت.

اما امروز در نخستین سالهای قرن جدید، اسناد و پژوهش‌های گوناگون ملی و بین‌المللی حکایت از ناکامی‌های گسترده آموزش و پرورش در ایران دارد. چالش‌های مشترک دوازده برنامه پنج‌ساله در ۷۵ سال گذشته و همه تلاش‌هایی که تقریباً هر ده سال یک‌بار برای تحول در نظام آموزشی در دستور قرار گرفته، نشانه معتبری بر این واقعیت تلخ است. تداوم این چالش‌ها و انباشت این ناکامی‌ها مردمان این سرزمین را عمیقاً نگران کرده؛ نگران تضييع مستمر حقوق بنیادین و آزادی‌های اساسی دانش‌آموزان، نگران حدود یک میلیون کودک و نوجوانی که در سن مدرسه هستند ولی از تحصیل بازمانده‌اند، نگران بیش از سه میلیون دانش‌آموز که در کلاس‌های نایمن

درس می‌خوانند، نگران میلیون‌ها دانش‌آموزی که در مدرسه هستند اما دسترسی به آموزش باکیفیت ندارند و فرصت مشارکت در یادگیری خلاقانه برایشان فراهم نیست؛ نگران دختران و پسرانی که در تنهایی و سکوت، حق تحصیل از آنان سلب می‌شود و حتی جایی در آمارها ندارند، نگران دانش‌آموزانی که برای گریز از تنگنای نظام آموزشی راهی دیگر کشورها می‌شوند، و...

این تنگناها و بحران‌ها، گرچه گویای واقعیت تلخ آموزش و پرورش ماست اما در عین حال، فرصتی برای بازاندیشی در اختیار ما می‌گذارد؛ فرصتی برای پرسیدن پرسش‌های نو و یافتن پاسخ‌های تازه. البته این بازاندیشی وقتی معنادار است که حق دسترسی کودکان و نوجوانان به آموزش باکیفیت و فراهم کردن زمینه مشارکت فعال آنان در یادگیری خلاقانه را به رسمیت بشناسیم و باور داشته باشیم که فراهم ساختن فرصت یادگیری عادلانه و باکیفیت از **بنیانی‌ترین حقوق انسان** است و کاستی در ادای این حق بزرگ مایه محرومیت‌های گسترده از حقوق دیگر خواهد شد. استیفای این حق بنیادین با رویکرد کوچک‌انگارانه و تقلیل‌گرایانه به آموزش و پرورش و بدون پذیرش تکثر و گوناگونی فرهنگی دانش‌آموزان میسر نیست. نمی‌توان نظام آموزش و پرورش را با نادیده گرفتن حقوق انسانی کودکان و نوجوانان و انکار تفاوت‌ها به کارخانه یکسان‌سازی و تولید انبوه پیروان مطیع تبدیل کرد.

در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن، انسان‌ها دیگر الواح نانوشته‌ای نیستند که به صورت خطی، پذیرای برنامه‌های رسمی تعلیم و تربیت شوند. **سرعت شگفت‌انگیز تغییرات فناوری** و تاثیر آن بر نسل تازه و ارزش‌های نسلی و شکاف‌ها و نابرابری‌های درون‌نسلی، دگرگونی‌های عمیقی را موجب شده است. اینترنت مفاهیمی مثل دانش و مهارت را دگرگون کرده است و ما امروز با کودکان و نوجوانانی روبرو هستیم که از زمان چشم‌گشودن به انواع ابزارهای فناورانه دسترسی دارند. آنان در محیط‌های متحول اجتماعی و رسانه‌ای در ابعاد جهانی به سر می‌برند؛ چشمی به تخته‌سیاه‌ها، دیوارها و متون رسمی دارند، ولی ربط‌های متعددی به زیست‌جهان اجتماعی بیرون، به اطلاعات و ارتباطات، به رسانه‌ها، به اینترنت، به گروه دوستان و همسالان، به فرهنگ کوچه‌وبازار و به خرده‌فرهنگ‌ها و روابط غیررسمی دارند.

پافشاری بر نگرش‌های کلیشه‌ای به تعلیم و تربیت - علاوه بر ناسازگاری با مبانی انسانی، علمی، حقوقی و دینی - باعث فاصله گرفتن دانش‌آموزان، خانواده‌ها و حتی آموزگاران از آموزش رسمی و **شکل‌گیری سوژه مقاوم** شده است که با خشم - و چه بسا خشونت - در برابر آنچه که به او تحمیل می‌شود، می‌ایستد و مقاومت می‌کند. صدای بلند نوجوانان معترض در سال تحصیلی گذشته، نشانه نارضایتی از همین رویه‌ها بود. اصرار بر سیاستی که در دوره‌های مختلف، تجربه‌های ناکام به بار آورده، مشروعیت و مقبولیت نظام تعلیم و تربیت را به شدت مخدوش کرده، امکان یافتن راه‌حل برای مسائل دامن‌گیر آموزش و پرورش را به محاق برده، و انسجام اجتماعی را با چالش جدی روبرو ساخته است.

این در حالی است که نظام آموزش و پرورش این قابلیت را دارد که میان گوناگونی‌ها و تفاوت‌ها، پیوندهای همیشگی برقرار کند و **مدرسه به مثابه یک نهاد مستقل اجتماعی بی‌بدیل** می‌تواند در نقش میانجی به کانون هم‌نشینی، همدلی، همفکری، و نیز بستری برای تجربه مشترک افرادی با گرایش‌های گوناگون فکری، دینی، سیاسی، اجتماعی و زبانی در مسیر توسعه و پیشرفت تبدیل شود. به همین جهت، نظام‌های آموزش و پرورش در کشورهای مختلف، هر روز بیش از پیش به سویی حرکت می‌کنند که در آن استقلال مدرسه اهمیت می‌یابد و دانش‌آموزان نقش اصلی را در فرایند یاددهی-یادگیری بر عهده دارند. مفاهیم بنیادی تعلیم و تربیت و روش‌های مدرسه‌داری مرتباً در حال تغییر است. معلم از سخنران یک طرفه به تسهیل‌گر یادگیری تبدیل شده و کلاس درس دیگر محلی برای تحمیل بسته‌های آموزشی و آموزش‌های بسته‌ای نیست. موقعیت‌های محلی، قومی، و فرهنگی دانش‌آموزان و هویت‌ها و سبک‌های زندگی گوناگون آنان چه بخواهیم چه نخواهیم، به صورت نگرشها، انتظارات، ترجیحات، هنجارها، و امیال به محیط مدرسه می‌آید. آموزش و پرورش باید با این نیازهای متنوع، هم‌نواپی و همراهی داشته باشد و باب گفت‌وگو و تعامل با این طیف گوناگون را بگشاید تا همه در تعیین خط مشی آموزش عمومی سهیم شوند؛ و در اینجا «همه» یعنی واقعاً همه.

از این منظر، **گشودن پنجره‌هایی برای شنیده‌شدن صداها** و مشارکت دانش‌آموزان و معلمان و خانواده‌ها در آموزش و پرورش و توجه به دغدغه‌های آنان، نه تنها ضروری، که یکی از بنیان‌های اساسی رعایت حقوق انسانی کودکان و نوجوانان است؛ و تحقق آن با حصر آموزش و پرورش در ساختاری فربه و آشفته ممکن نیست. آموزش و پرورش نسل نو بسیار گسترده‌تر و عمیق‌تر از آن است که بتوان با گسیلِ بخشنامه و از پشت اتاق‌های در بسته، آن را پیش برد. هدف‌گذاری‌های یکسویه فرهنگی و تربیتی وقتی در روایت انحصاری حاکمیت از سیاست و شریعت محصور شود و به گونه متمرکز اعمال شود، بر پیچیدگی مسئله خواهد افزود. صداها آهسته ولی عمیقاً وجودی نسل تازه و انتخاب‌ها و نیازهای نوپدیدشان در این جهان متحول باید شنیده و فهمیده شود. آموزش و پرورش آینده، آموزش و پرورش هم‌نوا با تجربه زیسته دانش‌آموزان است و تحقق این هم‌سویی، جز از طریق گشودن دریچه‌های گفت‌وگو و تعامل فراگیر میسر نیست.

ما نیز به عنوان جمعی از محققان، متخصصان، کارشناسان، مدیران، معلمان و کنشگران حوزه تعلیم و تربیت در راستای چنین نگرشی، به **دعوت جناب آقای سیدمحمد خاتمی** گرد هم آمدیم تا در شرایط پیچیده کنونی و در میان انبوهی از تنگناها و بحران‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور به بازاندیشی در وضعیت و فرایندهای نظام تعلیم و تربیت، به مثابه بنیادی‌ترین مسئله امروز و آینده ایران بپردازیم. متن حاضر، حاصل این هم‌اندیشی کارشناسانه است و ناظر به راه‌حلی است که برای برون‌رفت از بحران، می‌تواند مبنای عمل نظام حکمرانی و جامعه مدنی ایران باشد. البته مقصود، عرضه تجویزی یک‌رویکرد و برجسته‌کردن تحکمی یک راه حل نبوده است زیرا بر این باوریم که آموزش و پرورش متصل را نمی‌توان با یک روش متصل دیگر متحول ساخت. در این متن، ما بر پایه فهم و تحلیل خود، روایت خویش از مسائل آموزش و پرورش ایران را بازگو کرده‌ایم. بدین‌سان که

ابتدا از گزاره‌های بنیادینی که نگرش ما را به امر تعلیم و تربیت شکل داده‌اند، سخن رفته است. سپس سه بحران عمیق در آموزش و پرورش به تفصیل گزارش شده: بحران کیفیت، بحران عدالت، و بحران مشروعیت؛ و آن‌گاه علل این ناکامی‌های گسترده مورد بررسی قرار گرفته است. پس از این واکاوی آسیب‌شناسانه، به سراغ ظرفیتهای عظیم و نهفته جامعه ایرانی برای حرکت به سمت تحول و گذار رفته‌ایم و نهایتاً به نقش‌هایی پرداخته‌ایم که هم نظام حکمرانی و هم جامعه مدنی می‌توانند با ایفای آنها، در کنار یکدیگر، شکل‌گیری فرایند حل مسئله را ممکن سازند. بخش آخر این روایت، فراخوانی است به کنش گفت‌وگویی و مشارکت ملی برای برساخت راه‌حل‌های مشترک.

با این وصف، این متن سرآغازی برای گفت‌وگو درباره مسائل اصلی آموزش و پرورش ایران است و نیز دعوتی است برای قوام‌بخشیدن به جامعه مدنی از طریق تلاش برای یافتن راه‌حلها و همراه‌شدن در مسیر تحقق رویای فردای کودکان و نوجوانان ایران. به امید آن روز.

بخش نخست: گزاره‌های بنیادین

نقطهٔ عزیمت هر گفت‌وگویی دربارهٔ آموزش و پرورش، پرداختن به گزاره‌های بنیادینی است که بینش ما نسبت به کودک و تعلیم و تربیت او بر آن بنا شده و ارزش‌های اساسی ما را شکل داده است. در این متن، بر اساس انباشت تجربه و دانش بشری، بر اساس سنت‌های دینی و تاریخی، و بر اساس اسناد و کنوانسیون‌های بین‌المللی که ایران عضویت در آن‌ها را پذیرفته است، محورهای زیر به منزله گزاره‌های اساسی مبنا قرار گرفته است:

- **پاسداشت کرامت انسانی:** بنیانی‌ترین اصل مورد سفارش در تعلیم و تربیت انسان، تحقق کرامت ذاتی او و احترام به آگاهی و آزادی اوست. نفی سلطه انسان بر انسان و تأکید بر آزادی ذاتی و کرامت الهی همه انسانها، روح حاکم بر تعلیم دینی و حکمت‌های معنوی در فرهنگ ماست. در قرآن کریم، سرتاسر مسیر پرورش انسان‌ها از خالق به مخلوق با وصف کرامت توصیف و طراحی شده و آن‌گاه که موضوع، تعلیم و تربیت انسان است، خداوند خود را به صفت کریم می‌خواند و در این مسیر، پیام‌آوردگان وحی، فرشتگان، کتب آسمانی، و رسول همگی به صفت کرامت، موصوف شده‌اند. قدرنهادن کرامت انسان یعنی به رسمیت‌شناختن آزادی و انتخاب او؛ و در نتیجه تساهل و تسامح در پذیرش او، و مدارا و رواداری نسبت به او با همه تفاوت‌هایش.
- **حقوق بنیادین کودک:** کودکان و نوجوانان دارای حقوق انسانی مستقل و شایسته احترام هستند و هر کنش آموزشی و تربیتی از طرف خانواده، آموزش و پرورش و دیگر دستگاه‌های اجرایی و جامعهٔ مدنی ذیل توجه به حقوق انسانی آنان معنادار است. دسترسی عادلانه و باکیفیت به آموزش برای همگان فارغ از عقیده و جنسیت و قومیت و فرهنگ و میزان برخورداری، یک حق شهروندی و انسانی است و دولت‌ها و خانواده‌ها موظف هستند این حق انسانی را در عالی‌ترین سطح ممکن برای فرزندان ایران فراهم آورند. حقوق کودکان منحصر به حق دسترسی به فرصت‌های برابر نیست و تحقق سایر حقوق آنان همچون حق دریافت آموزش با رعایت احترام و منزلت، حق داشتن آموزش خلاقانه و باکیفیت، حق آموزش مبتنی بر علایق و استعدادها، حق مشارکت در فرایند یادگیری و... نیز ضروری است. هم‌چنین، حق اختیار و انتخاب آزاد کودکان و نوجوانان -در چارچوب قواعد حقوقی مربوطه- باید به رسمیت شناخته شود. یعنی آنها حق دارند از دیگر حقوق خود مطلع باشد تا بتواند آزادانه، مسیر پیش روی خود و حوزه‌های کسب دانش و مهارت را برگزیند. مبنا قرارگرفتن حق و استقلال کودکان می‌تواند فضای مدرسه را در راستای احقاق حقوق و استقلال آموزگاران و مدیران و مدارس

تغییر دهد. به طور خاص، دربارهٔ دختران و زنان، با توجه به انواع تبعیض‌ها و محدودیت‌ها و به‌واسطهٔ محرومیت‌های تاریخی و فرهنگی، توجه به مراعات حقوق اساسی آنان باید به طور ویژه مد نظر باشد.

- **آموزش و پرورش به مثابه رکن توسعه پایدار:** شخصیت فرهنگی انسان، اصلی‌ترین عامل ایجادکننده توسعه پایدار و همه‌جانبه است که از آموزشی پیشبرنده و پویا آغاز می‌شود تا به شکوفایی انسان مدنی بینجامد؛ انسانی که با عقلانیت، سامان خوب‌زیستن و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با جهان، جامعه و طبیعت را پی‌ریزی می‌کند. چنین انسانی به دانایی‌هایی به مراتب گسترده‌تر از سواد پایه احتیاج دارد و نباید نقش‌های اجتماعی و فرهنگی مدرسه را به سوادآموزی فروکاست. این چند کلمهٔ درخشان از فردوسی که قرن‌هاست پیشهٔ اندیشهٔ ایرانیان بوده و به خوبی نمایانگر نقش دانایی (قابلیت‌های دانشی، بینشی و مهارتی) در توانمندشدن جامعه است، همچنان پرمعنا و راهگشاست: توانا بود هر که دانا بود.

- **بالتدی شهروند آزاد دارای حق و مسئولیت:** فرایند تعلیم و تربیت باید متنوع و متناسب با قابلیت‌ها و نیازهای گوناگون کودکان و نوجوانان و با احترام به زیست‌جهان متکثر انسانی طراحی شود و نه به صورتی یک‌دست و تک‌ساحتی. این رویکرد به تحقق نقش شهروندی می‌انجامد که متضمن حقوق و مسئولیت‌های انسانی است و در پرتو آن، افراد از فرصت‌های بروز و ظهور برخوردار می‌شوند و از حاشیه‌نشینی و انزوا و انفعال به در می‌آیند. در نتیجه، پایه‌های بهره‌مندی عادلانه‌تر از قدرت و ثروت و منزلت و مجال بهتری برای مشارکت در حیات اجتماعی فراهم می‌آید. آموزش و پرورش از این طریق می‌تواند نقش بی‌بدیلی در بسط سرمایه اجتماعی ایفا کند، اعتماد بیافریند و از رویکردهای امنیتی در فهم امر اجتماعی بکاهد.

- **همبستگی ملی و تنوع فرهنگی:** ایرانیان ملتی بزرگ هستند که به رغم از سرگذراندن حوادث مصیبت‌بار در طول تاریخ، هم‌زمان با دادوستد فرهنگی با جهان پیرامون خود، تنوع و یکپارچگی خود را حفظ کرده‌اند و یکی از دیرپاترین و پایدارترین ملت‌های جهان هستند و در همین راستا، ایران دوستی همواره یکی از ارکان نظام تعلیم و تربیت ما بوده است. پایداری ایران کماکان در گرو به رسمیت شناختن تنوع در عین یکپارچگی، و دادوستد فرهنگی با دیگران در داخل و خارج مرزهای جغرافیایی است. شناسایی عوامل یکپارچگی فرهنگی مانند زبان و ادبیات فارسی و هم‌چنین شناخت ایران و تنوع فرهنگی و طبیعی‌اش، و زمینه‌سازی برای مشارکت همهٔ کودکان و نوجوانان ایرانی در بدهستان فرهنگی میان اقوام گوناگون، بخشی از آموزش و پرورش است.

- **نگاه معطوف به آینده:** ما با یک نسل تازه، عصر تازه و یک آینده تازه روبرو هستیم. فناوری‌های نو نه تنها دسترسی به منابع دانش و تعاملات فرهنگی را ممکن کرده و مرزها و موانع را از بین برده، بلکه باعث تغییر بسیاری مفاهیم در حوزهٔ یادگیری شده است. در حالی که اغلب نسبت به تحولات جهان جدید، نگاهی آسیب‌شناسانه داریم و خودمان را مقهور شرایط می‌بینیم ولی واقعیت این است که عصر تازه، فرصت‌های بی‌ظنیری برای حل مسائل نظام آموزش و پرورش در اختیار ما می‌گذارد. به شرط آنکه گمان نکنیم که در مواجهه

با روندهای کلانی مثل انقلاب فناوری، تغییرات اقلیم، تحولات زیست‌محیطی و ... می‌توانیم در انزوای از جهان تصمیم بگیریم و عمل کنیم.

- **یادگیری مادام‌العمر:** در جهان جدید، یادگیری منحصر به دوران تحصیل نیست و آنچه ارزش بنیادین دارد، کسب توانایی یادگیری مستمر است یعنی گذار از حافظه‌محوری و انتقال دانش به سوی کسب قابلیت‌ها و کشف توانمندی‌ها در قالب یک جریان مستمر همیشگی. شکل‌گیری فاصله‌های شدید نسلی و قومی و طبقاتی یکی از محصولات نابرابری در بهره‌گیری از یادگیری مادام‌العمر است. همان‌گونه که حیات طبیعی با تنفس آغاز و با قطع آن پایان می‌یابد؛ حیات فکری و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی افراد و جوامع نیز با یادگیری، آغاز می‌شود و با کاهش توان یادگیری به پایان می‌رسد.

- **یادگیری برای زیستن:** آموزش و پرورش منحصر در یادگیری برای دانستن و به‌کار بستن نیست؛ بلکه یادگیری باید معطوف به بهتر زیستن و باهم‌زیستن باشد. تلاش برای تحقق یک زندگی سالم و رضایت‌بخش از نظر فردی، و آرام و مسالمت‌آمیز از نظر جمعی، جزو ماموریت‌های امروزی نظام تعلیم و تربیت است. نمی‌توان و نباید با درگیر کردن کودکان و نوجوانان در رقابت‌های فرساینده برای برتری در مسابقهٔ درس و مشق، آنان را از فرصت آماده‌شدن برای زندگی بهتر در کنار یکدیگر محروم کرد.

بخش دوم: گزارش بحران

سه بحران حاکم بر نظام تعلیم و تربیت را، بر اساس داده‌های کمی و کیفی، می‌توان اینچنین صورت‌بندی کرد: بحران کیفیت، بحران عدالت، و بحران مشروعیت.

الف) بحران کیفیت

۱. کیفیت تحقق شایستگی‌ها: آموزش‌ها در نظام آموزش رسمی کشور محتوامحور و متکی بر انتقال دانش، برنامه‌ریزی و اجرا می‌شود. در این نظام، تحقق شایستگی‌ها (در هر سه محور دانش، نگرش و مهارت)، نه به‌خوبی هدف‌گذاری شده و نه به درستی پایش و ارزیابی می‌شود. اگر بپذیریم که میزان تعهد نسبت به یک هدف مهم بستگی تام به میزان مراقبت، پایش و ارزیابی موقعیت در نسبت با آن هدف دارد، با اطمینان می‌توان گفت هیچ تعهد پایداری برای تحقق شایستگی در نظام آموزش و پرورش ایران شکل نگرفته است.

خروجی مطلوب دوره آموزش عمومی بر پایه استانداردهای پذیرفته شده در اسناد تحولی آموزش و پرورش و ادبیات جهانی باید به شناخت درست ظرفیت‌ها و شکوفایی استعداد دانش‌آموزان منجر شده باشد، مهارت‌های آنان را برای کاربست آموخته‌ها در زندگی واقعی افزایش داده باشد، به آنان امکان حضور فعال، نقش آفرین، مستقل و عزتمند در زندگی شغلی، خانوادگی و اجتماعی داده باشد، توانمندی آنان را برای مشارکت در فرایند توسعه و پیشرفت کشور ارتقا داده باشد، به کسب توانایی آنان برای استمرار یادگیری منجر شده باشد، و نهایتاً زندگی باکیفیت‌تری را برای آنان رقم زده باشد.

واقعیت‌های میدانی و ارزیابی‌های متعدد حاکی از ناکامی در تحقق این مطلوبیت‌ها است. تحولات آموزش عمومی متأثر از تحولات سریع و پرشتاب در حوزه فناوری‌های نوین، به چالش کشیدن اقتدار مدرسه و معلم و توسعه دسترسی سریع و آسان دانش‌آموزان به آگاهی‌های متنوع و گسترده، واقعیت‌های مهمی است که در نظام آموزشی ما مورد اعتنا قرار نگرفته است و بیم قرارگرفتن در موقعیت‌هایی نو و ناتوانی در مواجهه هوشمندانه و فعال با آن را افزایش می‌دهد.

۲. کیفیت یادگیری ابتدایی: یکی از پایه‌ای‌ترین اهداف آموزش و پرورش، گسترش سواد پایه شامل خواندن، نوشتن، علوم و ریاضی است که برای پایش آن می‌توان به نتایج سنجش‌های بین‌المللی مورد وثوق آموزش و پرورش ایران استناد کرد. به عنوان نمونه، در آزمون پرلز کیفیت خواندن و درک مطلب دانش‌آموزان پایه چهارم ابتدایی سنجیده می‌شود. در پرلز ۲۰۲۱، ۵۷ کشور و ۸ ایالت (۵ ایالت از کانادا، ۲ امارت از امارات متحده عربی، و آفریقای جنوبی) شرکت داشته‌اند. در بین ۵۷ کشور شرکت‌کننده، دانش‌آموزان ایرانی با نمره ۴۱۳ در رتبه ۵۳ قرار گرفته‌اند و تنها اردن، مصر، مراکش، و آفریقای جنوبی بعد از ایران قرار دارند. کشورهای منطقه نظیر عربستان، عمان، قطر، و بحرین که در دوره قبل آزمون در وضعیت نزدیک به ایران یا پایین‌تر قرار داشتند، در این دوره پیشرفت قابل توجهی کرده‌اند.^۱

۵۹ درصد دانش‌آموزان ایرانی نمره ۴۰۰ به بالا گرفته‌اند (۲۹ درصد بالای ۴۷۵، ۷ درصد بالای ۵۵۰، و ۱ درصد ۶۲۵). نمره ۴۰۰ حداقل معیار است، یعنی کشورها باید تلاش کنند ۱۰۰ درصد دانش‌آموزان خود را به بالای این آستانه برسانند. در این دوره آزمون حدود ۹۴ درصد دانش‌آموزان شرکت‌کننده از کشورهای حاضر در آزمون از این آستانه عبور کرده‌اند، درحالی‌که فاصله ایران از این آستانه بیش از دوره قبل شده است. در دوره قبل ۳۵ درصد دانش‌آموزان ایران نمره کمتر از ۴۰۰ گرفته بودند، که در این دوره این نسبت به ۴۱ درصد رسیده است؛ نمره زیر ۴۰۰ یعنی ضعف جدی و ناتوانی در خواندن و درک مطلب. این در حالی است که در کل آزمون این دوره تنها حدود ۶ درصد دانش‌آموزان نمره کمتر از ۴۰۰ گرفته‌اند.

۳. کیفیت یادگیری دروس: وضعیت درسی دانش‌آموزان در گزارش‌های متعددی پایش شده است که گویای وضعیت نامطلوب سطح درسی در ایران است. تنها به عنوان نمونه، میانگین نمرات آزمون‌های نهایی پایه دوازدهم در سال تحصیلی ۱۳۹۷-۹۸ حدود ۱۲.۶ بوده است؛ میانگین علوم انسانی ۱۰.۷۵ (بالاترین استان ۱۳.۶ و پایین‌ترین استان ۸.۷)، میانگین علوم تجربی ۱۳.۷۷ (بالاترین استان ۱۵.۵ و پایین‌ترین استان ۱۲.۷)، میانگین ریاضی-فیزیک ۱۳.۲۸ (بالاترین استان ۱۵.۰۵ و پایین‌ترین استان ۹.۵۳)، میانگین معارف ۱۲.۸۵ (بالاترین استان ۱۶.۲ و پایین‌ترین استان ۸.۵۷). این ارقام نشان می‌دهد که علی‌رغم تمرکز بر آموزش کلاسیک دروس رسمی، وضعیت سواد علمی اصلاً مطلوب نیست.^۲

۴. توانمندی‌های کیفی و انگیزه‌مندی معلمان: شواهد مختلفی گویای این نکته است که در نظام آموزش و پرورش، به صورت حرفه‌ای به معلمی نگاه نمی‌شود و بسیاری معلمان از دانش و مهارت و انگیزه کافی در حوزه فعالیت خودشان برخوردار نیستند. تنها به عنوان یک نمونه، گزارش پژوهشگاه آموزش و پرورش نشان می‌دهد که در سال تحصیلی ۱۳۹۹-۱۴۰۰ حدود ۳۲ درصد معلمان ابتدایی و ۲۴ درصد معلمان دروس ریاضی و علوم مقطع متوسطه اول، رشته‌های تحصیلی نامرتب دارند. همچنین کمتر از ۴۰ درصد معلمان که در رشته آموزش علوم تجربی و ریاضی از دانشگاه فرهنگیان فارغ‌التحصیل شده‌اند، در رشته خود تدریس می‌کنند.^۳

۵. **امکانات مدارس:** بسیاری از مدارس، از حداقلی‌ترین امکانات لازم برای میزبانی دانش‌آموزان برخوردار نیستند؛ چه برسد به امکانات آموزشی. بر اساس گزارش وضعیت اجتماعی و فرهنگی ایران در سال ۱۳۹۹^۴، در سال تحصیلی ۹۸-۱۳۹۷ تنها حدود ۶۶ درصد کلاس‌های درس از استحکام کافی و ۶۰ درصد کلاس‌ها نیز از سامانه گرمایشی و سرمایشی استاندارد برخوردار بوده‌اند. همچنین بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس^۵، از مجموع ۱۰۶ هزار مدرسه دولتی در کشور در سال ۱۴۰۱، بیش از ۸ درصد مدارس فاقد سرویس بهداشتی و بیش از ۱۱ درصد مدارس فاقد آب آشامیدنی لوله‌کشی هستند. بسیاری از مدارس روستایی ایران از همین حداقل امکانات محروم هستند تا چه رسد به آموزش کیفی و خلاقانه.

ب) بحران عدالت

دسترسی به فرصت‌های برابر برای آموزش باکیفیت و مشارکت در یادگیری علاوه‌بر آنکه از بنیان‌های حقوق شهروندی است، به عنوان زیربنای توسعه و پیشرفت هم حایز اهمیت است. هر عاملی که حق به آموزش همگانی را تهدید کند، از سویی موجب هدررفتن استعدادهای انسانی و آسیب‌های هویتی می‌شود و از سوی دیگر، مخاطره‌ای برای توسعه پایدار و همه‌جانبه به‌شمار می‌آید. اما بر اساس گزارش‌های گوناگون، فرصت‌های یادگیری برای کودکان و نوجوانان در مناطق و مدارس مختلف، شهرها و روستاها، استان‌های برخوردار و کم‌برخوردار از کیفیت برابر و یکسان یا نزدیک به هم برخوردار نیست. به عبارت دیگر دسترسی برابر همگان به آموزش میسر نیست.

۱. **بازماندگی از تحصیل:** قریب به یک میلیون نفر از کودکان و نوجوانان در سن مدرسه، از تحصیل بازمانده‌اند و جمعیت بزرگی که در زمره نوسوادان و بیسوادان محسوب شده و حدود ۱۸ میلیون از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند فرصت یادگیری برابر و با کیفیت را از دست داده‌اند. براساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، در هفت سال گذشته (از سال ۱۳۹۳ تا ۱۴۰۰)، جمعیت بازمانده از تحصیل در کشور از حدود ۷۷۸ هزار نفر به بیش از ۹۱۱ هزار نفر افزایش یافته است. استان‌های سیستان و بلوچستان، خراسان رضوی، تهران، خوزستان، و آذربایجان غربی بیشترین تعداد بازمانده از تحصیل را در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۴۰۱ داشته‌اند. در زمینه ترک تحصیل نیز در این بازه سالانه بین ۲۳۰ تا ۳۴۷ هزار نفر از دانش‌آموزان ترک تحصیل کرده‌اند که بیشترین تعداد ترک تحصیل در مقطع متوسطه اول رخ داده است. در همین سال تحصیلی، استان‌های خراسان رضوی، سیستان و بلوچستان، خوزستان، شهرستان‌های استان تهران، و آذربایجان غربی بیشترین ترک تحصیل دانش‌آموزان را داشته‌اند.

۲. توزیع نابرابر امکانات: قرار بود مدرسه فرصتی دوباره باشد تا تمایزهای اقتصادی و اجتماعی میان کودکان را به سمت تعادل بیشتر تغییر دهد و دروازه‌ای باشد برای جابجایی طبقات اجتماعی. اما اکنون باید گفت که توزیع امکانات در کشور و میان دانش‌آموزان بسیار نابرابر است. قبل از ورود به مدرسه در استان‌هایی مانند یزد و تهران کمتر از ۸ درصد کودکان در خانواده‌های فقیر زندگی می‌کنند اما در سیستان و بلوچستان و ۵۱ و خراسان شمالی ۳۲ درصد کودکان در خانواده‌های فقیر هستند. در کشور ۴۷ درصد والدین دانش‌آموزان دارای تحصیلات کمتر از متوسطه دوم هستند این نسبت در استان البرز ۲۸ درصد، اصفهان ۳۲ درصد بهتر از سایر استانها هستند و در استان سیستان و بلوچستان ۷۰ درصد والدین کمتر از متوسطه دوم سواد دارند و در کردستان ۶۱ درصد. پوشش پیش دبستانی نیز امکانات قبل از مدرسه است که در کشور نابرابر توزیع شده است. میانگین پوشش پیش دبستان در کشور ۶۸ درصد در قم این نسبت ۳۱ درصد و البرز ۳۵ درصد کمترین پوشش پیش دبستان را دارند و آذربایجان شرقی و چهارمحال و بختیاری با ۹۷ درصد بیشترین پوشش را دارند. امکانات در مدارس کشور نیز نابرابر توزیع شده است. به طور مثال میانگین اتصال مدارس به شبکه اینترنت ۷۴ درصد است که این نسبت در استان کهگیلویه و بویر احمد ۲۹ درصد و اردبیل ۵۲ کمترین و استانهای گلستان با ۹۹ درصد و خوزستان با ۹۷ درصد بالاترین میزان را دارند. از نظر دسترسی مدارس به کارگاه رایانه‌ای ۱۲ درصد مدارس کشور دارای این نوع کارگاه هستند. در استان فارس ۲ درصد و مازندران ۲/۵ درصد و بیشترین نسبت به متعلق به استان خراسان رضوی با ۸۵ درصد است و پس از آن استان تهران با ۳۹ درصد است. تراکم کلاس در دوره ابتدایی در کشور ۶/۲۵ است که در استان کهگیلویه و بویر احمد با ۱۸ و استان ایلام با ۱۹ بهترین وضعیت و استان تهران با ۳۴ و البرز با ۳۳ بدترین وضعیت را دارند. تراکم کلاس در دوره متوسطه اول در کشور ۲/۲۶ و استان کهگیلویه و بویر احمد با ۲۰ و استان ایلام با ۲۲ بهترین و استان تهران و البرز بترتیب با ۳۳ و ۳۲ بدترین وضعیت را دارند.^۷

۳. خصوصی‌شدن آموزش: روند خصوصی‌سازی مدارس در بسیاری کشورهای توسعه‌یافته معکوس شده است. به عنوان نمونه، در اوایل دهه ۲۰۰۰ در انگلستان حدود ۱۲ درصد دانش‌آموزان و در آمریکا بالای ۱۴ درصد دانش‌آموزان در مدارس خصوصی تحصیل می‌کردند. اما روند معکوس تا جایی ادامه داشته که هم‌اکنون در انگلستان حدود ۶۰۴ درصد دانش‌آموزان و در آمریکا کمتر از ۱۰ درصد دانش‌آموزان در مدارس خصوصی تحصیل می‌کنند. اما در ایران از اواخر دهه ۱۳۷۰ و اوایل دهه ۱۳۸۰ تأسیس مدارس غیرانتفاعی با پیشتازی مدارس خصوصی مذهبی شدت گرفت و اکثر فرزندان خانواده‌های عمدتاً متمول و صاحب‌منصبان ارشد نظام مسیر تحصیل را در این مدارس طی کردند و مدارس خصوصی به امتیازی تبدیل شد برای گروه‌های ذی‌نفوذ.^۸ همه این‌ها در حالی است که در سال گذشته دولت سندی را تحت عنوان «سند انتظار» ابلاغ کرده که صراحتاً خواستار افزایش خصوصی‌سازی است. بر اساس این سند وزارت آموزش و پرورش مکلف شده است یک درصد مدارس دولتی - یعنی قریب به هزار مدرسه - را به چهره‌ها و نهادهای دارای صلاحیت واگذار کند. این سند،

علاوه بر دامن زدن به بحران خصوصی سازی آموزش، باب تازه‌ای را برای ایجاد رانت و امتیاز ویژه برای نهادها و افراد وابسته به حاکمیت باز می‌کند.

۴. تبعیض‌های نمودیافته در کنکور: طبقاتی شدن کنکور یکی از دیگر از نشانه‌های نابرابری در دسترسی همگان به آموزش با کیفیت است. کنکور جدای از طبقاتی بودن، در برش منطقه‌ای هم بسیار نابرابر است به طوری که نزدیک به ۳۰ درصد رتبه‌های زیر ۳۰۰۰ در کنکور از مناطق آموزشی شهر تهران هستند. سهم اصفهان ۵ درصد، مشهد کمتر از ۵ درصد، یزد ۲.۲ درصد، و شیراز کمتر از ۲ درصد است. نزدیک به نیمی از مناطق آموزشی کشور (از مجموع ۷۳۵ منطقه آموزشی) تقریباً هیچ سهمی از رتبه‌های زیر ۳ هزار ندارند. تشدید بومی‌گزینی در پذیرش دانشجو از اواخر دهه ۱۳۸۰ هم موجب شده تا دسترسی مناطق به دانشگاه‌های برتر کشور بسیار دشوارتر شود. مدارس استعداد درخشان و نمونه دولتی که حدود ۱۲.۵ درصد دانش‌آموزان پایه دوازدهم را تحت پوشش دارند، نزدیک به ۶۴ درصد رتبه‌های زیر ۳ هزار را به خود اختصاص داده‌اند. مدارس عادی دولتی هم که ۵۴ درصد جمعیت دانش‌آموزی پایه دوازدهم را دارند، تنها ۱۰ درصد رتبه‌های زیر ۳ هزار را به دست آورده‌اند.^۹

نکته دیگری که باید توجه داشت این است که رتبه زیر ۳۰۰۰ کنکور بازنمایی کامل و دقیقی از مسئله کنکور نیست. برای مثال، براساس قوانین پذیرش دانشجو حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد پذیرفته‌شدگان رشته‌های برتر دانشگاه‌های برتر (پزشکی، حقوق، برخی رشته‌های مهندسی) از سهمیه ایثارگران برخوردارند که نه تنها الزاماً رتبه‌های زیر ۳ هزار نیستند، بلکه بعضاً رتبه‌های بسیار ضعیفی هستند. در سال‌های اخیر کارنامه‌های برخی داوطلبان کنکور منتشر شده که با رتبه‌های بسیار ضعیف در رشته‌هایی نظیر پزشکی پذیرفته شده‌اند و از سهمیه برخوردار بوده‌اند.^{۱۰}

بُعد جنسیتی نابرابری کنکور حتی در بین رتبه‌های برتر هم بسیار جدی است. در بین رتبه‌های زیر ۳۰۰۰ کنکور در گروه ریاضی سهم دختران حدود یک‌سوم پسران و در گروه تجربی حدود نصف پسران است. در حالی که در رشته تجربی سهم داوطلبان دختر ۱.۴ برابر پسران است. این شکاف جنسیتی حتی در بین رشته‌های برتر، در بازار کار تشدید هم می‌شود.

۵. وضعیت آموزش در روستاها: یکی از چالش‌های عدالت در نظام آموزشی، دانش‌آموزان ساکن روستاهای ایران هستند. در بسیاری از روستاها، فقط مدرسه‌های ابتدایی وجود دارد و معمولاً، دانش‌آموزان برای تحصیل در دوره‌های اول و دوم متوسطه، باید مسافتی چندین کیلومتری را طی کنند؛ این موضوع، به ویژه در مورد دانش‌آموزان دختر، یکی از دلایل اصلی بازماندن از تحصیل، پس از پایان دوره ابتدایی است. چالش جدی‌تر این است که در دبستان‌های روستایی، غالباً از سربازمعلم‌هایی استفاده می‌شود که برای مهم‌ترین و اساسی‌ترین دوره یادگیری کوکان، آموزش ندیده‌اند. کلاس‌های چندپایه نیز یکی دیگر از چالش‌های جدی در

این مدارس است که کیفیت آموزش را به شدت کاهش می‌دهد؛ در این کلاس‌ها، دانش‌آموزانی از پایه‌های اول تا ششم، در یک کلاس حضور دارند و معلم می‌بایست این تنوع را مدیریت کند و دانش‌آموزان را در یک زمان واحد، برای درس‌ها و پایه‌های مختلف، آموزش بدهد. مضاف بر اینکه، اغلب معلم‌های کم‌تجربه به این امر خطیر مشغولند که تجربه‌ای برای مواجهه با سختی‌های آموزش در این مدارس ندارند و آموزش‌های لازم را ندیده‌اند.

ج) بحران مشروعیت

آشفته‌گی در رویه‌های مورد استفاده در مدارس و ناکامی در تحقق اهدافی که آموزش و پرورش قصد تحقق آن را داشته، به تدریج موجب مشروعیت‌زدایی از نهاد تعلیم و تربیت شده است. بین انتظارات خانواده و دانش‌آموز از یک سو و جهت‌گیری‌های نظام آموزشی از سوی دیگر، گسست جدی وجود دارد. دولت، مردم، والدین، دانش‌آموزان و معلمان، بر سر وظایف آموزش و پرورش توافق ندارند. دولت استانداردی برای آموزش و پرورش ندارد و نمی‌داند از این نهاد چه می‌خواهد. در حیطه‌ای هم که می‌داند چه می‌خواهد، دانش‌آموزان با اهداف قصدشده همسو نیستند. این بحران مشروعیت را می‌توان در چند محور صورت‌بندی کرد:

۱. **تضییع حق و کرامت انسان:** نفی اختیار و انتخاب و ترویج رویه‌های دستوری و مشاهده روش‌ها و رویه‌های مطیع‌پروری و پادگانی که به تدریج تار و پود نظام آموزش و پرورش را در نور دیده است با مفهوم بنیانی کرامت انسان سازگار نیست. فهمی که اکنون بر مقوله پرورش حاکم شده و اصراری که بر ترویج مناسک و غفلت از روح آن می‌شود ناسازگار با مفهوم کرامت انسانی است. نظام آموزش و پرورش ما نتوانسته است به این آموزه اساسی وفادار باشد. محصول چنین نگرشی نه تنها در تثبیت باورهایی که نظام حکمرانی قصد ترویج آن را داشته با شکست مواجه شده، بلکه به نوعی گسیختگی ذهنی و مقاومت نسل نو در برابر هر نظمی منجر شده و ریاکاری و تظاهر را گسترش داده و به تدریج خانواده‌ها را نیز در برابر آموزه‌های مدرسه قرار داده است.

۲. **ارتباط قیّم‌آبانه و یکسویه:** درست است که بسیاری از کارشناسان رابطه اقتصاد، فرهنگ، و سیاست را درون نظام آموزش جست‌وجو می‌کنند و آموزش و پرورش را محل برهم‌کنش گونه‌های مختلف قدرت می‌دانند، اما این به معنای گنجاندن تبلیغات یک‌سویه در قالب برنامه و کتاب‌های درسی نیست. مدرسه می‌تواند به بازتولید نظم کمک کند، اما همزمان در تولید نظمی جدید نیز مؤثر است و دانش‌آموزان و آموزگاران افرادی صرفاً فرمانبر و پذیرنده نیستند و زیاده‌روی در این موضوع می‌تواند مقاومت‌هایی را بین دانش‌آموزان و آموزگاران دامن بزند.

۳. شکاف معرفتی و ارزشی: مشروعیت نظام آموزشی با میزان مشروعیت سیاسی پیوندی وثیق دارد. با افزایش فاصله بین مردم و حکومت در سال‌های اخیر، این فاصله خود را در آموزش و پرورش نشان می‌دهد و مدرسه به میدان منازعه ارزش‌های رسمی و غیررسمی تبدیل شده است. این فاصله به حدی است که در برخی مواقع بخشی از آنچه در نظام آموزشی به عنوان دانش تعریف می‌شود، از نظر خانواده و دانش‌آموز، دانش محسوب نمی‌شود یا دانشی با ارزش به حساب نمی‌آید. بخشی از این مشکل افزون بر فاصله سیاسی بین مردم و حاکمیت به اصرار اقلیتی کوچک بر تحمیل سلیقه‌های خود در محتواهای آموزشی و میدان دادن به دخالت نهادهای نامرتب و نا آشنا با آموزش و پرورش بر می‌گردد. از جمله، طی سال‌های اخیر تلاش شده است که تحت عنوان ارتباط حوزه‌های علمیه و آموزش و پرورش و اجرای طرح امین، به بهانه ترویج ارزشهای دینی، زمینه حضور پررنگ روحانیون در مدارس، بدون توجه به ماهیت تخصصی آموزش و پرورش، فراهم شود تا قرائت رسمی از دین را به صورت تحکمی و یکسویه ترویج کنند؛ در حالی که چنین رویه‌ای جز به مخدوش شدن وجهه دین نزد دانش‌آموزان نمی‌انجامد. ریشه این مسئله، ابهام در رسالت نظام تعلیم و تربیت و فقدان تفاهم جمعی میان مردم و حکومت بر سر نیازها و اولویت‌ها است که با پیامد آن، به چالش کشیده شدن اقتدار نظام آموزشی، به رسمیت نشناختن خانواده و دانش‌آموز و بی‌اعتنایی گسترده به نیازهای توسعه کشور است.

۴. گسست ارتباطی و فقدان مشارکت مؤثر: دانش‌آموز به عنوان مخاطب اصلی همه برنامه‌ها کوچک‌ترین مشارکتی در این فرایند ندارد و متولیان بدون شناخت کودکان و نوجوانان و علایق و سلیق آنان بر اساس آن چه خود می‌پسندند و بر پایه درکی که از دانش‌آموز دارند برایشان آموزش‌هایی تجویز می‌کنند. در چنین رویه‌ای نیازها، استعدادها و ظرفیت‌های متنوع دانش‌آموزان مورد توجه قرار نمی‌گیرد و آگاهی و اختیار آنان به رسمیت شناخته نمی‌شود. بنابراین در نتیجه میزان ارتباط واقعی دانش‌آموزان با این برنامه‌ها و روش‌ها در حداقل ممکن و در مواردی کاملاً در مقابل آن است. فقدان الگوی کارآمد برای تامین امکان فعال مشارکت خانواده‌ها در آموزش و پرورش فرزندانشان و محدود شدن آن به کمک‌های مالی، به گسست واقعی بین مدرسه و خانه و مشروعیت‌زدایی از آموزش و پرورش رسمی منجر شده است.

این موضوع به دانش‌آموزان و خانواده‌ها محدود نیست و آموزگاران و حتی مدیران مدارس نیز جایی در تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها ندارند. از نظر نظام آموزش و پرورش، ارکان مدرسه نقشی جز مجری بی‌چون و چرای تصمیمات و بخشنامه‌های پرتعداد صادره را ندارند. نهادهای صنفی و علمی مرتبط به آموزش و پرورش نیز راهی به اتاق‌های تودرتوی تصمیم‌سازی ندارند، در حالی که در این اتاق‌ها نمایندگانی از دستگاه‌های غیرمرتبط، دست بالا را دارند. در کل ارتباط آموزش و پرورش با جامعه مدنی گسسته است و جامعه مدنی تنها به عنوان منبعی برای ساخت مدارس خیریه‌ای در آموزش و پرورش رسمی فرصت نقش‌آفرینی دارد. پیامد عظیم چنین رویکردی، علاوه بر مشروعیت‌زدایی، تهی شدن انباره انگیزشی همه عوامل مرتبط برای

همکاری و مشارکت در خلق ارزش‌های قابل‌اعتنا است و این شکست‌انگیزی، بنیان بسیاری ناکامی‌های دیگر در آموزش و پرورش است.

۵. تعارض منافع: تعارض منافع در آموزش و پرورش به مشروعیت دستگاه رسمی آموزش و پرورش خدشه وارد کرده است. واگذاری مدارس و اجاره فضاهای آموزشی به افراد و نهادهای ذی‌نفوذ و اجازه تاسیس مدارس غیرانتفاعی به مدیران سابق و لاحق آموزش و پرورش و چهره‌های خاص بخشی از این روند مشروعیت‌زدا است که البته ابعادی بسیار گسترده‌تر از نمونه‌های مذکور دارد.

۶. شکل‌گیری مدارس غیر رسمی: در نتیجه فقدان مشروعیت، دانش‌آموزان و خانواده‌ها با گرایش‌های مختلف از آموزش و پرورش رسمی فاصله می‌گیرند. از یک سو «مدارس خانگی» و تحصیل بیرون از مدرسه در شهرهای بزرگ رو به رشد است. از سوی دیگر مواجهه با گسترش تدریجی ایده «مسجد-مدرسه» هستیم که بر اساس این باور شکل گرفته که مدارس نمی‌توانند ارزش‌های دینی را در نسل نو استمرار بخشند و به همین جهت دست به کار تاسیس مدارس خارج از رویه رسمی آموزش و پرورش شده‌اند. جمعیتی نیز که با رویه‌های نادرست در ترویج مناسک و تمرکز بر اهداف مطیع‌پروری مخالف هستند، هر چند نمی‌توانند مدارس علنی تاسیس کنند به مدارس مخفی و یا در مواردی به مدارس بین‌المللی پناه برده‌اند. هر یک از این رویکردها عملاً به تضعیف نظام آموزش رسمی حق آموزش عمومی و مشروعیت‌زدایی از نظام تعلیم و تربیت منجر می‌شود.

بخش سوم: تحلیل علل ناکامی

مرور اسناد، مصوبات، سیاست‌ها و قوانینی که در طی دهه‌های گذشته درباره آموزش و پرورش تدوین و وضع شده و مرور برنامه‌های پنج‌ساله توسعه (۶ برنامه قبل از انقلاب و ۶ برنامه پس از انقلاب) از سال ۱۳۲۷ تا کنون حاکی از پایداری بسیاری از مسائل در حوزه آموزش و پرورش است. ریشه این مسائل ساختاری و پایدار را می‌توان در کارایی و اثربخشی دستگاهی به نام آموزش و پرورش جست‌وجو کرد. اکنون برخی از مختصات کنونی این سازمان عظیم را که کارایی و اثربخشی آن را به شدت تحت تأثیر قرار داده، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. **فقدان مأموریت روشن و مورد توافق:** شاید مهم‌ترین گره این است که نظام حکمرانی فهم روشنی از مأموریت آموزش و پرورش ندارد. شواهد نشان می‌دهد که حاکمیت نمی‌داند دنبال چه چیزی است و قصد دارد چه مشکلی را مرتفع کند یا بناست به چه نیازی پاسخ دهد. به‌رغم هزاران برگ اسناد متعدد همچنان پاسخ این پرسش‌ها نه دقیق است و نه مشترک. یعنی دستگاه عریض و طویل آموزش و پرورش و سایر ذینفعان یا درک روشنی از مطلوب خویش ندارند یا این درک مشترک نیست.

در آخرین سند تحول آموزش و پرورش خیلی بلندپروازانه بیش از ده‌ها ویژگی برای دانش‌آموز برشمرده شده ولی این ویژگی‌ها نه تعریف شده و نه مبنای برنامه‌ریزی و اجرا قرار گرفته و نه تعهدی برای پایش آنها وجود داشته است. چطور آموزش و پرورش قادر به حل مسائلی باشد وقتی به بنیادی‌ترین پرسش‌هایی که نقطه عزیمت اصلی مأموریت اوست نتوانسته پاسخ بدهد. البته منظور در اینجا نوشتن مأموریت روی کاغذ نیست بلکه خلق توافق بر سر این مأموریت و رسیدن به یک جمع‌بندی نسبی میان ذی‌نفعان اصلی و کلیدی است. وقتی سازمانی نتواند به چنین توافقی شکل دهد، صحبت کردن از انسجام، هماهنگی، همکاری، هم‌افزایی، بهره‌وری و بهینه‌گی سخنی بی‌معنا خواهد بود.

۲. **گسیختگی اجزاء و فقدان نگاه یکپارچه و فرایندی:** در نظام آموزش و پرورش، اجزائی مثل برنامه درسی، معلم، فضا و تجهیزات، نظام جبران خدمات، مدیریت و ارزشیابی عناصری هستند که در ارتباط متعامل با یکدیگر، تحقق اهداف نظام آموزشی را میسر می‌کنند. شکل کنونی نظام آموزش و پرورش حاکی از این واقعیت تلخ است که ارتباط این عناصر از هماهنگی مناسب برخوردار نیست و مفصل‌بندی بین آن‌ها منجر به هم‌راستایی و

هم‌افزایی نمی‌شود. فقدان ارتباط هدفمند میان برنامه درسی، نظام سنجش و ارزشیابی، نظام جذب، آموزش و به‌کارگیری نیروی انسانی، نظام جبران خدمات و پاداش و نظام تخصیص منابع و تعیین اولویت‌ها به وضوح قابل مشاهده است و پیامدهای چنین وضعیتی کارکرد نامناسب و غیر هدفمند هر یک از این اجزا و یا همه آنان است.

۳. سیاست‌زدگی: آموزش و پرورش به عرصه‌ای برای پیگیری اهداف روزمره حکمرانان در عرصه سیاست تبدیل شده است. مداخلات گسترده نه تنها در جهت تقویت ماموریت این نهاد نبوده است بلکه در جهت تضعیف کارکرد آن عمل کرده است. نظام حکمرانی از سویی با تغییر پیاپی کتب درسی به نفع ایده‌های سیاسی خود، و از سوی دیگر با مداخلات گسترده در نظام تربیت معلم و تحمیل نیروی انسانی به آموزش و پرورش که با به‌هم‌ریختگی نسبت‌های جنسیتی، منطقه‌ای و تحصیلی همراه بوده، درصدد پیشبرد اهداف سیاسی خود است. موضوع رتبه‌بندی، انتصابات، توبیخ و اخراج و تضيیقات معلمین هم از تبعات همین سیاست‌زدگی است. به طور خاص، در سال‌های اخیر، مداخلات نهادهای حاکمیتی مرتبط و غیرمرتبط در سیاست‌ها، برنامه‌ها و حتی اجرائیات برنامه‌های آموزشی و پرورشی روزبه‌روز افزایش یافته است. علاوه بر این، دخالت افراد و نهادهای محلی در عزل و نصب‌های مدیران آموزش و پرورش و مسئولان مدارس نیز گسترش یافته و استقلال این نهاد تخصصی، مخدوش شده و از ماموریت و هویت خود دور افتاده است.

۴. ساختار متمرکز و از بالا به پایین: دستگاه آموزش و پرورش، مدرسه را به عنوان کوچکترین واحد اداری قلمداد می‌کند که باید منتظر دریافت دستورالعمل‌ها از بالا و تدوین گزارش برای پاسخگویی به آن‌ها باشد و اختیاری در امر انتخاب معلم و محتوای آموزشی ندارد. نظام حکمرانی حتی پداگوژی را هم به صورت کلیشه‌ای و ایدئولوژیک می‌بیند و برنامه درسی را به مثابه جریانی که می‌تواند آن را مهندسی کند، می‌انگارد و انتظار دارد تمام اجزاء و مراحل، به صورت مجموعه تصمیمات از پیش تعیین شده به مورد اجرا گذاشته شود.

۵. رویکرد دینی ظاهرگرایانه و تحمیلی: امروزه فهمی از تربیت دینی بر نظام آموزش و پرورش حکمفرماست که نه تنها قادر به حفظ و تقویت ارزش‌های دینی نیست، در مواردی موجب شکل‌گیری نوعی مقاومت منفی در برابر آن نیز شده است. تجربیات فراوانی در دنیای امروز از ناکارآمدی رویکردهایی که به کرامت انسانی، آگاهی، آزادی و اختیار فراگیران وقعی نمی‌نهد و بر پایه اجبار و اکراه در صدد حمایت از ارزش‌های دینی در قالب مناسک است، وجود دارد. تمرکز بر مناسک و آداب، و غفلت از روح اخلاقی و انسانی مفاهیم دینی، به رواج ریاکاری و ظاهرسازی منجر می‌شود.

۶. آشفتگی در نهادهای فراآموزش و پرورش: چندین نهاد در کار سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری و وضع مقررات درباره آموزش و پرورش هستند: مجلس شورای اسلامی، شورای عالی انقلاب فرهنگی و شورای عالی آموزش و پرورش. فارغ از صلاحیت قانونی این نهادها در این امر، عدم افراز دقیق و شفاف حوزه مداخله هر یک

از این نهادها مشکلات عدیده ای را موجب شده است. مجلس قانونی وضع می کند، شورای عالی انقلاب فرهنگی به همان موضوع ورود پیدا کرده و به گونه دیگری قانون وضع می کند و برعکس. پیامدهای یک چنین آشفتگی در وضعیت ابهام و سرگردانی آموزش و پرورش به روشنی قابل مشاهده است. علاوه بر همه اینها، اخیراً نهادها سازمانهای دیگری نیز به شکل تزاومی و تداخلی در نظام مدرسه مداخلات غیراصولی می نمایند؛ از جمله، حوزههای علمیه در قالب دفتر همکاری با آموزش و پرورش و طرح امین.

در حالی که وضع مقررات و تنظیم گری در آموزش و پرورش یک امر بسیار تخصصی با پیامدهای گسترده و ملی و نسلی است. در میان این نهادها، شورای عالی آموزش و پرورش (البته به شرط تخصصی ترشدن و مدنی ترشدن آن و قرارگرفتن کرسیهای بیشتر در اختیار نهادهای اجتماعی و صنفی) اهلیت بیشتری برای این امر مهم دارد در حالی که در شرایط کنونی حتی در حد کارگروههای شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز مورد اعتنا نیست.

بخش چهارم: ظرفیت‌های نهفته

اکنون پس از گزارش بحران‌ها و ارائه تحلیلی از دلایل ناکارآمدی‌ها می‌خواهیم از نگاه آسیب‌شناسانه به ناکارآمدی‌ها فاصله بگیریم و به ظرفیت‌های عظیم و نهفته ایران برای حرکت به سمت تحول و گذار از وضعیت چشم بدوزیم. پیش از هر چیز باید توجه داشت که خود نظام رسمی آموزش و پرورش، هم به لحاظ مبانی و هم به لحاظ عملکرد، قابلیت‌های درخشانی دارد: از گستردگی پوشش و دسترسی کمی - که البته توان فعالسازی و بهره‌برداری به مراتب بیش از این دارد - گرفته تا تحت پوشش قراردادن حداکثری دختران در آموزش و پرورش که از افتخارات نظام تعلیم و تربیت ماست و در تحقق سوژه مدرن در ایران نقش بی‌بدیلی داشته و خواهد داشت.

اما اگر به تجربه بیش از ۱۳۰ سال آموزش و پرورش رسمی در ایران و دستاوردهایش مراجعه کنیم، در می‌یابیم که ساختار رسمی آموزش و پرورش به عنوان مسؤل اصلی تغییر این وضعیت، خود به بخشی از مشکل تبدیل شده است و نمی‌توان همه چیز را به مطالبه از حکومت فروکاست. تاریخ آموزش و پرورش در ایران و جهان و تجربه‌های موفق نیز نشان می‌دهد که مشارکت فعال مدنی و اجتماعی می‌تواند همچون عامل اصلی تغییر رفتار دولت عمل کند. جامعه ایران ظرفیت‌هایی فراوان برای سوق دادن نظام آموزش و پرورش به سمت تغییر دارد که به برخی از آنها را اشاره می‌کنیم:

۱. **پیشینه تاریخی ایران و سنت دیرپای دینی و ملی** ما نشان از یک ظرفیت عظیم برای شکوفایی تعلیم و تربیت دارد. اسناد باستان‌شناسی نشان می‌دهد که پیشینه آموزش و پرورش در ایران به دوران باستان می‌رسد. آموزش کودکان از دیرباز میان ایرانیان رواج داشته و به رغم تاخت و تازهای بیگانگان هرگز متوقف نشده است. ایرانیان از دیرپاترین ملت‌هایی هستند که هم به دیگر ملل آموخته‌اند و هم از آنان یاد گرفته‌اند. گسترش مرزهای ایران در دوران باستان به چنین تعامل‌هایی میدان داد و فضا را برای توسعه دانش فراهم ساخت. پس از اسلام نیز ایرانیان فضایی برای تعامل فرهنگی با ملت‌های دیگر پیدا کرده و سرزمین‌های پهناور اسلامی را برای گسترش دانش و یادگیری پیمودند.

با این حال دانش آموزی در ایران با فراز و نشیب‌هایی روبه‌رو بود. ۱۵۰ سال پیش ایرانیان خود را در فضایی نو یافتند که آموزش به شیوه قدیم برای زیستن در آن کفایت نمی‌کرد و جست‌وجوی راه‌هایی تازه را ضرورت می‌بخشید. نخستین مدارس جدید ایرانی را نه حکومت که مردم بیش از ۱۳۰ سال پیش راه انداختند. مدرسه ایرانی از آغاز با مفاهیمی مانند توسعه، آزادی، عدالت، و دموکراسی گره خورد. زیرا گسترش آن با نهضت

مشروطه همزمان بود. وقتی حکومت پای در عرصهٔ تعلیم و تربیت گذاشت که مدارس بسیاری در سرتاسر ایران توسط مردم راه افتاده بود. با این حال نیاز کودکان و نوجوانان بسیار زیاد بود و پوشش تحصیلی بسیار اندک. از دوران مشروطه تا پایان قرن گذشته، ایران در پوشش تحصیلی بدون تبعیض‌های جنسیتی، طبقاتی، زبانی و قومی یکی از درخشان‌ترین کارنامه‌ها را در منطقهٔ خاورمیانه دارد. نرخ پوشش تحصیلی از ۱۰ درصد در دورهٔ مشروطه، به ۷۱ درصد در دوره ابتدایی و ۱۷ درصد در دورهٔ متوسطه در سال ۱۳۵۵ رسیده بود. این رشد پس از انقلاب اسلامی سرعت بیشتری یافت و اکنون پوشش تحصیلی ابتدایی ۹۹ درصد و پوشش تحصیلی در دوره دبیرستان به ۸۱ درصد رسیده است.^{۱۱} این کارنامه درخشان کارنامه همه ایرانیان و حاصل همکاری و مشارکت بسیاری از فرهیختگان ایرانی است و نشان از ظرفیت بالای جامعه ایران در این زمینه دارد.

۲. دانش‌آموزان در ایران امروز، ظرفیت بی‌بدیلی برای حرکت به سمت تغییر هستند. با نسلی از کودکان و نوجوانان روبرو هستیم که اشتیاق و تمایل زیادی به یادگیری دانش‌های نو دارند. البته این شوق یادگیری در کودکان و نوجوانان لزوماً به آنچه که نسل‌های قبل، مصداق دانش و معرفت می‌دانند، معطوف نیست ولی پنجره فرصت‌های پرشماری را فراروی توسعه ایران می‌گشاید. امروزه بسیاری از دانش‌آموزان با امکان‌های متنوع یادگیری از جمله یادگیری آنلاین و دسترسی به منابع جهانی آشنا هستند و این به آن‌ها امکان می‌دهد با هزینه بسیار کم در بستر اینترنت به دانش روز دسترسی داشته باشند که ظرفیتی اساسی و بسیار ارزان برای رشد و یادگیری است. نامگذاری نسل آلفا (اشاره به کودکان متولدشده پس از سال ۲۰۱۰) نماد نسلی است که از روز تولد با فضای دیجیتال بزرگ شده‌اند و اینترنت نه فقط یک ابزار بلکه بخشی از زیست‌جهان آنهاست.

دانش‌آموزان ایران امروز از مدرسه و نظام آموزش و پرورش چیزی بیش از ارائهٔ دروس رسمی طلب می‌کنند. آن‌ها طالب دانشی هستند که به‌روز و کاربردی باشد و آن‌ها را در تحقق یک زندگی خوب و رضایت‌بخش در کنار دیگر انسانها یاری کند. این نکته نیز شایان توجه است که کودکان و نوجوانان امروز در استعداد و علاقه و سلیقه و عقیده، بسیار متنوع‌تر از گذشته هستند و چنین تکثری اگر به خوبی درک و شناخته شود و به تعارض و تمایز کشانده نشود، یکی از بسترهای مهم پویایی فکری و بسط مدارا و هم‌زیستی در میان آنان است.

۳. خانواده‌ها یکی دیگر از ظرفیت‌های عظیم در جامعه ما برای تغییر وضعیت تعلیم و تربیت هستند. امروزه دورهٔ کودکی به مراتب بیش از پیش، در خانواده به رسمیت شناخته شده و حق کودک برای کودکی کردن پذیرفته‌تر از قبل است و فرزندان آزادی بیشتری برای شکل‌دادن به زندگی خودشان احساس می‌کنند و همین امر، زمینه‌ساز بروز و ظهور سوژهٔ مدنی و شهروند دارای حق در جامعه ایران شده است. امروزه درک روشن‌تری از گوناگونی استعدادها و توانایی‌های کودکان در پدران و مادران بوجود آمده است و به نظر می‌رسد فضای عمومی به سمت کاسته‌شدن از رقابت‌های فرسایشی و تنوع استانداردهای آموزشی حرکت می‌کند. همچنین تنوع زیستی و فرهنگی در خانواده پذیرفته شده و مدارای جامعه با گونه‌گونی سبک‌های زندگی و انواع تفاوت‌های مذهبی،

قومی، فکری و ... به مراتب بیش از گذشته است. ارتقای سطح تحصیلات خانواده‌ها و میل آنان به مشارکت بیشتر در امر آموزش فرزندان از جمله فرصت‌های مهم در معماری مجدد ساختار و کنشگران تعلیم و تربیت است.

۴. **معلمان** نیز ظرفیت درخشانی برای حرکت به سمت تحول هستند. قریب به یک میلیون معلم به طور مستمر و هرروزه، فرصت تعامل با نسل نو را دارند. بسیاری معلمان، علی‌رغم همه محدودیت‌ها و تضییقات، سعی می‌کنند کلاس درس را به محیطی پویاتر تبدیل کنند که زندگی مدارتر و روادارانه‌تر باشد. انجام این کار در دل یک نظام آموزش و پرورش سلطه‌جو، یک مبارزه نفس‌گیر است که به آرامی در حال انجام است. علاوه بر این، در جامعه ایران همچنان نگرش مثبت به نقش منحصر به فرد معلمی و مرجعیت معلمان در افکار عمومی وجود دارد؛ و معلمان هنوز از بالاترین میزان سرمایه اجتماعی در میان طیف‌های گوناگون جامعه برخوردارند.

۵. **مدرسه** به مثابه یک جامعه مدنی کوچک، با همه ناکامی‌ها، قابلیت‌های فراوانی برای ایفای نقش‌های جدید اجتماعی در خود نهفته دارد. مدارس ایران امروز می‌توانند نقشی کلیدی در همزیستی افکار و عقاید متنوع، و هویت‌ها و سبک‌های زندگی گوناگون ایفا کنند. مدرسه این ظرفیت را دارد که در نقش میانجی به بستر هم‌نشینی، همدلی، همفکری، و نیز بستری برای تجربه مشترک افرادی با گرایش‌های گوناگون فکری، دینی، سیاسی، اجتماعی و زبانی تبدیل شود و کانونی باشد برای یادگیری محلی و تعامل با جامعه محلی. همین موقعیت خاص باعث شده بسیاری از مسئولان مدارس - علی‌رغم همه الزامات فرامدرسه‌ای - در برابر مطالبات جامعه انعطاف‌پذیر باشند و به طور غیررسمی، در مسیر تحقق توقعات مخاطبان‌شان گام بردارند.

۶. **کنشگران مدنی** ایران نیز در یک قرن اخیر تجربه‌های آموزشی موفق بسیاری رقم زده‌اند. تجربه طولانی و مؤثر فعالیت‌های مدنی در حوزه تعلیم و تربیت بسیار درخشان و مایه دلگرمی است. طیف وسیعی از کارشناسان و نهادهای مستقل علمی مشغول به فعالیت هستند و در بسط و گسترش دانش تخصصی در حوزه تعلیم و تربیت گام برمی‌دارند و نهادها و افراد داوطلب و خیر بسیاری با سابقه‌ای طولانی در بسط کمی و کیفی آموزش و پرورش تلاش می‌کنند.

۷. **محتوای آموزشی** که در کنار محتوای رسمی توسط جامعه مدنی خلق و نشر می‌شود، ظرفیت عظیمی دیگر است که در ایران امروز وجود دارد و مرتب در حال گسترش است. در کشور ما، ادبیات کودک و نوجوان و کتاب‌های گوناگون مربوط به این حوزه، بسیار متنوع و پرشمار است که می‌تواند منابع ارزشمندی در کنار محتوای آموزش رسمی برای استفاده متولیان تعلیم و تربیت باشد. همچنین کتابخانه‌ها و مراکز آموزشی آزاد در زمینه‌های گوناگون وجود دارد که ناکامی‌های نظام رسمی در پرداختن به نیازهای کودک و نوجوان را تا حدی جبران می‌کند. همچنین منابع و مراکز مختلف مکمل مدرسه مثل موزه‌ها و بناهای ایران نیز ظرفیتی برای شکل دادن به محتوای آموزش غیررسمی هستند.

بخش پنجم: گام نهادن در فرایند حل مسئله

اکنون سوال این است که با چشم اندازی که در این گزارش تصویر شد، چگونه می توان در مسیر حل مسئله گام برداشت؟ البته منظور در اینجا، تدارک لیستی از بایدها و نبایدهای دستوری نیست. ما به دنبال رویکردهایی هستیم که به نظام حکمرانی و جامعه مدنی کمک کند تا در تعامل با یکدیگر از ظرفیت های موجود و ممکن برای بهبود شرایط بهره بگیرند و بتوانند ضمن رمزگشایی از ناکامی مزمن آموزش و پرورش، فرایندی برای حل مسئله را آغاز کنند. ما با شبکه ای بسیار پیچیده و درهم تنیده روبه رو هستیم که باعث شکل گیری یک مسأله نهادینه در ابعاد مختلف شده است. خصوصاً که در نظام تعلیم و تربیت، بسیاری از فرایندها و روش های اثرگذار از جنس نرم هستند و معمولاً دیده نمی شوند. هم چنین، در حوزه آموزش و پرورش ما با نوعی ناهم زبانی روبه رو هستیم یعنی در میان ذینفعان آموزش و پرورش، دغدغه های ناهمگون وجود دارد و در مقام حل مسئله، هم طراز با هم نیستند. همه این ها باعث شده که تغییرات و تحولات در نظام آموزشی ما تقریباً در هیچ دوره ای به نتیجه نرسد.

در چنین شرایطی، برای حرکت به سمت نوعی فرایند حل مسئله و تعامل اثربخش، هم نظام حکمرانی و هم جامعه نقش هایی بر عهده دارند که می توان بدین سان صورت بندی کرد:

الف: نقش نظام حکمرانی

۱. **گشودگی نسبت به جامعه برای بازاندیشی:** رسیدن به درک روشن و مشترک با همه ذینفعان از مهمترین ماموریت های نظام حکمرانی است که پیش نیاز آن گشودگی و جلب مشارکت همه برای رسیدن به توافق است. نخستین نقش نظام حکمرانی گشودن درهای بسته و دعوت از همه نخبگان و کارشناسان فارغ از دیدگاه های سیاسی شان برای بازاندیشی در نظام تعلیم و تربیت و سپس باز معماری فرایندها و روشها بر پایه این درک مشترک است. مسایل و مشکلات آموزش و پرورش بزرگ تر از آن است که در پشت درهای بسته یک وزارتخانه قابل حل و فصل باشد. نظام آموزش و پرورش باید در رویکرد خود نسبت به امر تعلیم و تربیت بازنگری کند زیرا تا کنون در تحقق مسئولیت خود برای ایفای حق مردم بر آموزش برابر و کیفی توفیق نداشته است و بایستی با قائل شدن حق آزادی و انتخاب برای همه ذینفعان، دروازه های خود را به سوی جامعه بگشاید.

۲. **کاستن از تصدی‌گری:** رسالت مهم نظام حکمرانی بیش و پیش از مدرسه‌داری، تضمین دسترسی برابر و کیفی همه شهروندان به آموزش عمومی است. غفلت از این ماموریت و گسترش روزافزون تصدی‌ها در مدرسه‌داری یک خطای بزرگ است. باید بپذیریم که نظام عریض و طولیل و متصلب و متمرکز آموزش و پرورش، پیامدهای ناگواری داشته است: انسداد در نوآوری و خلاقیت، بی‌انگیزگی معلمان و مدیران، عدم انعطاف آموزش‌های محلی و فردی، و کاهش اشتیاق و ابتکار. در نتیجه، همه اجزاء نظام تعلیم و تربیت (دانش‌آموز، معلمان و مدیران، اولیا) احساس طردشدگی می‌کنند و شوقی برای تغییر ندارند. نظام حکمرانی می‌تواند با تجدید نظر در این تصلب‌آهین، از این تمرکز بیمارگونه بکاهد تا مدرسه بتواند نقش موثر و شایسته خود را در کنشگری آموزشی ایفا نماید.

۳. **ثبات وضعیت اقتصادی آموزش و پرورش:** آموزش عمومی حقی است که نمی‌تواند کاستی و نقصان بپذیرد و با توجه به متغیر بودن وضعیت اقتصادی کشور، پیش‌بینی منابع مورد نیاز در حد کفایت و نیز تخصیص بهینه و جلوگیری از نوسانات بودجه‌ای، برای اطمینان از ثبات وضعیت ضروری است.

۴. **تعهد به آموزش عمومی رایگان:** آموزش عمومی تحصیل شایستگی‌هایی را هدف قرار داده است که افراد صرف‌نظر از اینکه بخواهند تحصیلات خود را در دانشگاه ادامه دهند یا نه، برای یک زندگی سالم و مستقل و شرافتمند به آن نیاز دارند. بنابراین بایستی از فرعی و مقدمه تلقی‌شدن آموزش عمومی و اصالت دادن به تحصیلات تکمیلی به عنوان غایت دانش‌آموزی پرهیز شود. آموزش عمومی به این معنا باید رایگان و در دسترس همه باشد. یکی از مهم‌ترین نقش‌هایی که نظام حکمرانی می‌تواند و باید ایفا کند، افزایش سهم بودجه آموزش از بودجه عمومی دولت و تعهد دولت به تأمین آموزش رایگان و سرمایه‌گذاری مؤثر در راستای کاهش تراکم دانش‌آموز در کلاس و بهبود نسبت دانش‌آموز به معلم است.

۵. **اولویت آموزش ابتدایی و پیش‌دبستانی:** اولویت دادن به شناسایی و یافتن راه‌حل برای مسائل نظام آموزش ابتدایی و پیش‌دبستانی، یک ضرورت جدی در راستای توسعه پایدار ایران است و همواره در تأمین منابع و تخصیص توجه در برنامه‌های توسعه کشور، بایستی اولویت مهم این بخش قابل مشاهده و اندازه‌گیری باشد.

۶. **سبک‌کردن بار مدرسه:** هر تحولی نیازمند کاستن بار مدرسه از انواع فشارهای سیاسی و ایدئولوژیک است که به مدرسه تحمیل می‌شود. این حجم از توقعات حاکمیت از مدرسه برای تربیت نیروهای مطیع - که در سالهای اخیر مرتباً افزایش هم یافته - نه تنها نتیجه‌بخش نیست بلکه باعث دورافتادگی نهاد تعلیم و تربیت از ماموریت‌های اصلی خود خواهد شد. از طرف دیگر، تربیت شغلی، گرچه از منظر اقتصادی بسیار مهم است، اما نباید - و به قرینه سوابق و شواهد - نمی‌تواند وظیفه آموزش و پرورش باشد. البته این نهاد، به‌عنوان دستگاهی که متولی تربیت رسمی و عمومی است، می‌تواند با روش‌های ابتکاری و خلاق بستر شناخت

علائق و استعداد‌های شغلی دانش‌آموزان را فراهم کند؛ اما بار مأموریت تربیت شغلی را نباید بر دوش آموزش و پرورش گذاشت.

۷. **استفاده از تجربه‌های جهانی:** نظام آموزشی خشک و متصلب در دنیای به سرعت نوشونده نمی‌تواند به طرز شایسته و سریع پاسخگوی نیازهای جدید باشد. از واقعیت‌های مسلم و بدیهی جهان امروز افزایش چشمگیر گستره تغییرات در حوزه‌های گوناگون است. نظام آموزشی افراد را برای فردایی که مختصات آن به شدت در معرض دگرگونی است تربیت می‌کند. بنابراین لازم است نظام آموزشی ضمن پایش مستمر تحولات جهان و داشتن حسگرهای تخصصی برای فهم فرآیندهای تدریجی، از حداکثر انعطاف لازم برای پاسخگویی به این نیازها برخوردار باشد.

۸. **بهره‌گیری از فناوری‌های نوین آموزشی:** تجربه همه‌گیری کرونا موجب شد که به یکباره نظام‌های آموزشی به سمت دنیای فناوری‌های الکترونیکی و اینترنتی پرتاب شوند. جمع‌بندی اجلاس وزرای آموزش و پرورش در دوران کرونا بر این نتیجه بسیار مهم و راهبردی تاکید کرد که «مدرسه جایگزین ندارد». اما این حقیقت مهم و اعتراف بزرگ نتوانست مدارس را به دوران پیشین برگرداند. امروزه آموزش‌های ترکیبی ظرفیت‌های کم‌نظیری را برای عمق بخشیدن به یادگیری، توجه به تفاوت در استعدادها و علائق، بهره‌گیری بهینه‌تر از زمان آموزش، انجام آزمون‌های فراگیر، تولید محتواهای چندرسانه‌ای و ... ایجاد کرده است. بنابراین ضروری است درباره بهره‌گیری مناسب از فناوری‌های نوین در تامین آموزش برابر و کیفی تدبیر شود. این امر در مواجهه با نسل نو دیگر یک انتخاب نیست بلکه ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است که نظام حکمرانی باید برای آن برنامه روشن داشته باشد.

۹. **پذیرش تنوع و خلاقیت در محتوای آموزشی:** نظام تک‌کتابی پاسخگوی نیازهای متکثر آموزشی و فرهنگی دانش‌آموزان ایران امروز نیست و فراهم کردن زمینه انتشار کتاب‌ها و محتواهای آموزشی متنوع، یک ضرورت است. کتاب‌های درسی به‌شدت ایدئولوژی‌زده نوشته می‌شوند و همین امر باعث فاصله‌گرفتن دانش‌آموزان از کتاب‌های درسی شده است. نظام تعلیم و تربیت به‌جای تدوین کتاب درسی باید به سمت برنامه درسی حرکت کند. امروز نظام آموزشی ایران به رغم ۱۰۰ سال سابقه و پیشینه، برنامه درسی ندارد و به جای آن، تمام همت خود را به تالیف کتاب درسی معطوف کرده است. در حالی که کتاب درسی تجویزی‌ترین شکل آموزش است و این فرم آموزش به هیچ‌عنوان با اقتضائاتی که امروز با آن روبه‌رو هستیم و واقعیت مدرسه و کلاس درس سازگاری ندارد. در نتیجه این رویکرد، معلمان به اپراتور تبدیل شده‌اند و بدیهی است که نمی‌توانند تأثیرگذار باشند. هر تحولی منوط به این است که معلم، بجای اپراتوری در خدمت کتاب درسی، به کنشگری فعال و تصمیم‌گیر در کلاس تبدیل شود و مدرسه نیز نقش خود را در برنامه‌ریزی درسی بیابد. همچنین اثربخشی منابع مکتوب در پارادایم جدید آموزشی که متاثر تکنولوژی

دیجیتال و هوش مصنوعی است، ایجاب می‌کند که دیدگاه خود را نسبت به برنامه درسی، کتاب درسی و سایر منابع آموزشی دگرگون کنیم.

۱۰. مسئله دانشگاه‌های تربیت معلم: دانشگاه فرهنگیان و تربیت دبیر شهید رجایی دو دانشگاه ماموریت‌گرا و مرتبط با آموزش و پرورش هستند که به موجب قانون امتیازات ویژه و مهمی به دانشجویان این دو دانشگاه اعطا می‌شود اما به دلیل طراحی نادرست، انگیزه دانشجویان برای ارتقای بیشتر صلاحیت‌های حرفه‌ای و تخصصی به تدریج کم رنگ می‌شود. نه تنها ظرفیت این دانشگاه‌ها برای تصدی آموزش و تربیت همه معلمان کافی نیست، بلکه رویکرد و نگرش حاکم بر آنها در مقوله تربیت معلم و مداخلات گسترده و آشفته نظام حکمرانی در آنها، باعث ناکارآمدی جدی شده است. با این اوصاف، مسئله تربیت معلم نباید در انحصار این دو دانشگاه باشد و می‌توان از ظرفیت دانشگاه‌های معتبر در این زمینه بهره گرفت.

۱۱. توجه به مطالبات معلمان: معلمان به عنوان مهمترین رکن نظام آموزش و پرورش که راهبران اصلی جریان تعلیم و تربیت هستند، مورد انواع تضییقات حقوقی و محدودیت‌های زندگی قرار دارند و حیثیت و کرامت آنان در گیرودار تصمیمات آشفته نظام حکمرانی، به شدت خدشه‌دار می‌شود. ضروری است نظام حکمرانی ضمن توجه عمیق و جدی به مطالبات صنفی فرهنگیان و توقف رویکردهای امنیتی، نسبت به بازآفرینی این سرمایه عظیم اجتماعی اقدام عاجل کند.

۱۲. میدان دادن به طرح‌های تحول خواهانه: در میان متفکران و پژوهشگران آموزش و پرورش ایران، طرح‌های جدی برای تحول در نظام تعلیم و تربیت ایران وجود دارد که می‌توان بستر اجرای محدود و تجربی آنها را فراهم کرد. برای این منظور، نظام حکمرانی باید مدرسه را به مثابه یک نهاد مستقل مدنی که می‌تواند برنامه عمل ویژه خود را ذیل یک منشور فراگیر ملی طراحی کند، به رسمیت بشناسد تا بتواند بازتاب‌دهنده تنوع در سلیقه‌ها، تفاوت سبک‌های زندگی، گوناگونی استعداد دانش‌آموزان و گرایش‌های مختلف والدین باشد.

۱۳. ساختن چهره‌ای محبوب‌تر و روادارتر: نهاد آموزش و پرورش نیاز به یک دیپلماسی عمومی قوی و اثربخش دارد تا وجاهت و محبوبیت خود را نزد کودکان، نوجوانان و خانواده‌های آنان افزایش دهد. حتی امروزه برخی کشورها، در انتخاب وزرای آموزش و پرورش به این نکته توجه می‌کنند که تصویری دوست‌داشتنی از این نهاد بسازند. اما تصویری که در کشور ما از آموزش و پرورش ساخته می‌شود، چهره‌ای عبوس و نامحبوب دارد.

ب: نقش جامعه مدنی

نهاد آموزش و پرورش به واسطهٔ ماموریت و ساختاری که دارد، رابطهٔ وثیقی با جامعه مدنی دارد و تلاش‌های مدنی نقش بی‌بدیلی در بسط و تعمیق تحولات در نظام تعلیم و تربیت دارد. به همین جهت، برای نجات و اصلاح آموزش و پرورش ایران نباید منتظر درخواست یا اجازهٔ دستگاه رسمی آموزش و پرورش ماند. جامعهٔ مدنی شامل سازمان‌ها و نهادهای رسمی غیردولتی و گروه‌ها و جمع‌های موقت معطوف به حل مسئله و کارشناسان و والدین و دانش‌آموزان می‌توانند، نقشی مهمی در تحول آموزش و پرورش به سمت دسترسی فراگیرتر به یادگیری باکیفیت و اخلاقانه برای همهٔ کودکان و نوجوانان ایران ایفا کنند.

۱. **بازآفرینی خویش در نقش مدرسه، معلم، خانواده:** درست است که نهاد مدرسه، ملزم به اجرای دستورها و مصوبات بالادستی خود است که پیوست ترجیحات نظام حکمرانی است اما این به معنی منفعل بودن صرف نیست. سوال این است که آیا ما در نقش جامعه مدنی (شامل خانواده‌ها، آموزگاران، مربیان، مدیران مدارس، رسانه‌ها و ...) به عنوان سایر اجزاء نظام تعلیم و تربیت، نقش و مسئولیت خود را بازتعریف و بازاندیشی کرده‌ایم؟ آیا ما نیز برای ایفای نقش‌های خود در نسبت با کودکان و نوجوانان همچنان همان نگاه آمرانه را نداریم؟ آیا ما پذیرفته‌ایم که نسل جدید، به اقتضای ارتباطات گسترده‌ای که با جهان پیرامون خود دارند، با نسل‌های دهه‌های گذشته تفاوت‌های بنیادی دارند و ارتباط‌گرفتن با آن‌ها باید بر مبنای ویژگی‌های منحصر به فرد آنان باشد؟ آیا پذیرفته‌ایم که آن‌ها، دیرتر و سخت‌تر قانع می‌شوند، جهان ادراکی متفاوتی دارند و نظام ارزش‌گذاری فردی آنان، با نسل‌های قبلی بسیار متفاوت است؟ آیا باور کرده‌ایم که تعریف آن‌ها از برخی مفاهیم - نظیر موفقیت، تلاش، پشتکار و ... - به کلی عوض شده است؟

تامل در این پرسش‌ها به ما می‌گوید که باید به جستجوی الگوهای تازه، برای توانمندسازی خودمان در هر نقشی که هستیم، پردازیم؛ الگوهایی که اساس یادگیری-یاددهی در آن، نه بر نگاه آمرانه و تکلیف‌کردن دانش‌آموزان، که بر ایجاد یک رابطهٔ کیفی، مبتنی بر نگاه انسانی به دانش‌آموز باشد. در این رویکرد، با دانش‌آموز به‌مثابه یک انسان آزاد رفتار می‌شود؛ نه یک مأمور که باید گوش به فرمان نهاد قدرت (معلم/مدرسه/ خانواده) باشد.

در یک جامعهٔ مدنی توانمند، ضمن رعایت همهٔ ضوابط معین شده از بالا، مدرسه می‌تواند نقش منحصر به فرد خود را در میان همین چهارچوب‌ها ایفا کند و علاوه بر آموزش باکیفیت دانش‌آموزان، نهادی مرجع در رشد و بالندگی فردی و اجتماعی دانش‌آموز و خانوادهٔ او باشد. در این بافتار، مدیر مدرسه، به جای مدیریت بر مبنای زور و اجبار، تلاش می‌کند تا مربیان مدرسه را راهبری کند. او، با شناخت نیازهای ذاتی هم‌کارانش، می‌کوشد تا حد امکان آن‌ها را برآورده کند و به همین طریق، رابطه‌ای مبتنی بر اعتماد و احترام، با نیروی کار خود، ایجاد نماید. هم‌چنین، مدیر راهبر مدرسه، با همراهی و هم‌فکری مربیان، زمینهٔ شناخت و پرورش استعدادها و

نیازمندی‌های دانش‌آموزان را فراهم می‌کند. او می‌کوشد تا در چهارچوب قوانین بالادستی، زمینه مشارکت گسترده خانواده‌ها و دانش‌آموزان را در مدرسه فراهم می‌کند تا آنها نسبت به مدرسه، اعتماد و احترام و علاقه‌ای روزافزون داشته‌باشند و مدرسه را بخشی از حیات خود در نظر آورند.

به همین سان، معلم نیز می‌تواند علی‌رغم همه محدودیت‌های تحمیلی، به جای اعمال زور و اجبار بر دانش‌آموز، اساس آموزش خود را بر ساخت یک رابطه کیفی با او قرار می‌دهد؛ رابطه مبتنی بر احترام، اعتماد و علاقه. معلم می‌تواند در کلاس درس خود و در برنامه‌های آموزشی، شرایطی را فراهم می‌آورد که نیازهای اساسی دانش‌آموز و دغدغه‌های او، محترم و معتبر شناخته شود و دانش‌آموز را به نوعی راهبری کند تا برای یادگیری، از درون برانگیخته شود. او می‌داند که اجبار، نمی‌تواند رشد و بالندگی مستمر و درونی‌شده‌ای را در دانش‌آموز ایجاد کند و او، فقط زمانی خود را در مسیر یادگیری قرار می‌دهد که بخواهد یاد بگیرد. هیچ باغبانی نمی‌تواند درختی را مجبور به رشد کند. در یک جامعه توانمند، معلم با همه الزاماتی که برنامه درسی به وی تحمیل می‌کند، از انواع روش‌های نوآورانه و با مشارکت حداکثری دانش‌آموزان استفاده می‌کند و جای طرح پرسش‌هایی همگرا و صرفاً دانشی، به پرسش‌هایی واگرا و تحلیلی روی می‌آورد تا مهارت‌های بنیادینی همچون پرسشگری، تفکر سنجش‌گرانه، ارتباط موثر و توانایی حل مسئله را در آنان تقویت کند. در یک جامعه توانمند، معلم علی‌رغم همه فشارهایی که از این سو و آن سو بر دوش خود حس می‌کند، دست به رفتارهای مخربی همچون تحقیر، توهین، تنبیه، تهدید، مقایسه، شکایت، سرزنش و... نمی‌زند و به جای آن، رفتارهای متناسب با حقوق انسانی و مدنی کودکان را از خود بروز می‌دهد: تشویق، احترام، گوش‌دادن، اعتمادکردن، پذیرفتن، حمایت‌کردن و دعوت مداوم به گفت‌وگو در مورد تعارض‌ها.

علاوه بر مدرسه که علی‌رغم همه بحران‌های کلان نظام آموزش و پرورش، می‌تواند توانمندتر عمل کند، خانواده نیز نقش بسیار کلیدی در تحول از پایین به بالای نظام آموزش و پرورش دارد. در یک جامعه توانمند، خانواده حضوری سازنده، پویا و مستمر دارد؛ بدین معنا که در ارتباط با مدرسه، تلاش می‌کند سهم خود را در بالندگی کودکان و نوجوانان به خوبی عمل کند و رابطه خانواده با مدرسه، از طریق مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها، رابطه‌ای پویا و سازنده است. خانواده هم، مانند مربیان مدرسه ضرورت دارد به این آگاهی برسد که با رفتارهای مخرب و زور و اجبار، نمی‌تواند فرزند خود را مجبور به انجام کاری کند که نمی‌خواهد. خانواده در این بستر فکری، می‌داند که هر کودکی، ویژگی‌های منحصر به فرد خود را دارد و فرزند خود را در رقابت‌های فرسایشی برای برنده‌بودن گرفتار نمی‌کند.

در چنین فضایی دانش‌آموزان در مدرسه، حس اجبار و گیرافتادن ندارند و برای ادامه مسیر آموزشی خود، انگیزه درونی دارند. از آن جا که در این مدرسه، رقابت بین دانش‌آموزان وجود ندارد، او می‌داند که می‌تواند در آرامش، به پرورش استعدادها و حداکثرسازی توانمندهای خود بپردازد و با دوستان و هم‌کلاسی‌های خود، تا جایی که برایش ممکن است، مشارکت سازنده و بالنده داشته باشد.

در یک جامعه مدنی بالنده، اساس الگوی ارتباطی سه رکن خانواده، کارکنان و دانش آموزان، نه کنترل‌گری و سلطه‌جویی، بلکه گفت‌گو، اعتماد و احترام به حقوق و کرامت انسانی است. اگر این مثلث ارتباطی باکیفیت در مدرسه شکل بگیرد، آن گاه است که مکانیزم تصمیم‌گیری در مدرسه (شوراهای دانش‌آموزی، انجمن اولیا و مربیان و گروه‌های صنفی) متحول می‌شود و در طرح‌ریزی‌های آموزشی، خواه‌ناخواه به نیازهای دانش‌آموزان توجه ویژه می‌شود.

همه اینها را بدون تعارض با چارچوب‌های ابلاغی حاکمیتی می‌توان انجام داد و نقشی است که جامعه مدنی با توانمندسازی خویش می‌تواند به خوبی ایفا کند و برای آن نمی‌توان و نباید منتظر تحولات کلان نظام حکمرانی باشد.

۲. نظارت، مطالبه و مشارکت: فراهم ساختن فرصت‌های یادگیری برابر و کیفی برای همه آحاد جامعه و ساختن جامعه‌ای یادگیرنده از مهمترین حقوق مردم و بی‌مناقشه‌ترین تکالیف دولت‌ها است. تلاش برای مکلف‌ساختن حاکمیت برای احقاق این حق، و نیز نظارت بر تحقق و مشارکت در استیفای آن، بر دوش جامعه مدنی است.

۳. فراتر رفتن از چارچوب آموزش رسمی: خوشبختانه ایران از سنت کتابت و آموزش طولانی برخوردار است و کتاب‌های غیردرسی جذابی در اختیارمان است که می‌توان با انتخاب از میان آنان و عرضه آنان به دانش‌آموزان، مفاهیم مورد نیاز آموزش و پرورش رسمی و حتی مفاهیمی فراتر و به‌روزتر را که مورد نیاز نسل جدید است، در اختیار آنان گذاشت. یکی از راه‌های افزایش دسترسی کودکان و نوجوانان به آموزش و پرورش با کیفیت و یادگیری خلاقانه دسترسی آنان به این کتاب‌ها است. برای جبران کاستی‌های نظام آموزش و پرورش ضروری است که نویسندگان و پژوهشگران و کارشناسان، فعالانه در تالیف و تولید محتواهای جذاب و با کیفیت در بسترهای مختلف به عنوان محتواهای جایگزین یا مکمل کتاب‌های درسی نقش ایفا کنند.

۴. سرمایه‌گذاری متنوع‌تر: افراد و گروه‌ها و سازمان‌های نیکوکاری که تاکنون مدارس زیادی به همت و سرمایه آنان ساخته شده است، می‌توانند بخشی از توجه و سرمایه خود را در پژوهش، تولید و تهیه محتواها و نرم‌افزارهای آموزشی و یادگیری، ساخت و تجهیز کتابخانه‌های مدارس مناطق محروم و آماده‌سازی معلمان برای یادگیری شیوه‌های نوین و آموزش‌های آزاد کودکان و نوجوانان مناطق محروم در رشته‌های گوناگون و دانش‌های جدید صرف کنند.

سخن آخر: فراخوان گفت‌وگو و کنش مشترک

در این متن، ما فهم و تحلیلِ خویش از مسائل آموزش و پرورش امروز ایران روایت کردیم با این رویکرد که در گذار به حکمرانی خوب، بتواند مبنای عمل حاکمیت و جامعه قرار گیرد. اما غرض، عرضهٔ تجویزیِ یک رویکرد خاص و برجسته کردنِ تحکمیِ یک راه‌حل نبود بلکه می‌خواستیم از فرایندی سخن بگوییم که به شنیدنِ صدای انسانِ ایرانیِ امروزی و کشف نیازها و تقاضاهای او منجر می‌شود. زیرا بر این باوریم که آموزش و پرورش متصلب را نمی‌توان با یک روش متصلبِ دیگر متحول ساخت؛ یعنی نمی‌توان سازوکاری طراحی کرد که سیستم تعلیم و تربیت را در یک مسیر قطعی تا رسیدن به اهداف مورد نظر پیش براند. طراحی چنین فرایندی برای تحول، نقش کنشگران و سهم آن‌ها در تفسیر و تغییر فرایند را نادیده می‌گیرد و پیشاپیش می‌کوشد کلیت مسیر و تحولات آن را پیش‌بینی و در فرایند لحاظ کند. حال آن که بدون دریافت بازخوردها و فراهم آوردن امکانی برای سنجش راههای جایگزین نمی‌توان به حصول نتیجه مطمئن بود. خصوصاً که تحولات انسانی و اجتماعی در عرصهٔ آموزش و پرورش بسیار پیچیده و پیش‌بینی‌ناپذیر است و مسیر تحول آن باید از طریق فرایند گفت‌وگو و تعامل مستمر و نهادینه طی شود. چنین گفت‌وگویی به دو صورت می‌تواند محقق شود: اول؛ گفت‌وگو برای تحقق اهداف و ارزشهای مشترک. دوم؛ گفت‌وگو برای نزدیک ساختن دیدگاه‌ها و منافع متفاوت یا متعارض.

در صورت اول، ما در جست‌وجوی اقدام مشترک برای دغدغه‌ها و رنج‌های مشترک هستیم. طیف گسترده‌ای از نگرانی‌هایی که قبلاً به آن اشاره شد، مسئلهٔ مشترک همهٔ ماست. برای حل این دغدغه‌های مشترک و گذر از وضعیت موجود، نه تنها نیازمند هم‌اندیشی ملی هستیم بلکه به عمل جمعی نیازمندیم. عمل جمعی می‌تواند در قالب‌های گوناگونی از جمله: پژوهش در اندیشکده‌ها، موسسات خیریه، نشست‌های کارشناسی، حمایت‌طلبی برای اصلاح سیاست‌های حاکمیت و ... صورت گیرد. به هر میزان و در هر جایگاهی می‌توانیم به قدر خود برای رفع نگرانی‌های مشترک اقدام جمعی را سازمان بدهیم. اقدام مدنی هرچند سخت و تدریجی اما پایدار است و آنچه مردم اراده کنند دیر یا زود محقق خواهد شد.

اقدام جمعی برای حل مسائل مشترک، زمینه‌ساز نوع دوم گفت‌وگو است. اقدام جمعی انسان‌ها را همراه می‌سازد و در این همراهی و همدلی، امکان همفکری بر سر مسائل محل اختلاف نیز فراهم می‌شود. نقطهٔ آغاز گفت‌وگو، حل و فصل نقاط اختلافی نیست بلکه پذیرش مسئله مشترک و تلاش در جهت حل آن یا تحقق مطلوب‌های

مشترک است. در ضمن این همراهی مشترک، امکان پرداختن به تفاوت‌ها نیز فراهم می‌شود. تنها از طریق همراه شدن، به درک دیگری دست می‌یابیم و گرنه گفت‌گو به منظور اقناع دیگری، بیشتر به مجادله می‌انجامد و هر طرف بر جهان مطلوب و درک خود از مسئله پافشاری خواهد کرد؛ اما همراهی برای رفع نگرانی‌های مشترک امکان تبادل نظر و تفاهم با دیگری را فراهم می‌سازد.

برخی از مسائل مشترکی که می‌تواند ما را در مسیر یک اقدام جمعی با یکدیگر همراه کند، از این قرار است:

چگونه می‌توان فضای کلاس و مدرسه را به جایی سازگارتر با حقوق انسانی کودک مبدل ساخت؟ چگونه می‌توان کیفیت یادگیری را بالاتر برد تا دانش‌آموزان مهارت‌های کافی برای زیستن در جهان امروز را کسب کنند؟ چگونه می‌توان حق دسترسی همه دانش‌آموزان ایران به فضای خوب آموزشی و آموزش با کیفیت را استیفا کرد؟ چگونه می‌توان ۹۸۰ هزار کودک خارج از مدرسه را به مدرسه برگرداند؟ چه می‌توان کرد که هیچ کودکی در کلاس درس گرسنه نباشد؟ چگونه می‌توان سرانه معلم و فضای آموزشی را به استانداردهای جهانی نزدیک‌تر ساخت؟ چگونه می‌توان کاری کرد که مدرسه نماد فقر و غنا نباشد و جایگاه اقتصادی کودک تعیین‌کننده سرنوشت او و آینده شغلی‌اش نباشد؟ و ...

در مسیر کنش جمعی برای کاستن از این رنج‌ها و مسئله‌های مشترک، می‌توان بر سر تفاوت دیدگاه‌ها، علائق و منافع مختلف گفت‌وگو کرد و به پرسش‌هایی پرداخت که پاسخهای احتمالی به آنها احتمالاً بسیار متنوع و گاه متضادند:

چگونه می‌توان مدرسه را با روح زمانه و نیازهای وجودی کودکان سازگارتر کرد تا از تعارض میان قرائت رسمی آموزش و پرورش با زیست‌جهان دانش‌آموزان کاسته شود و نظام تعلیم و تربیت هم‌نوا تر با تجربه زیسته دانش‌آموزان حرکت کند؟ چگونه می‌توان نظام حکمرانی را به تفویض اختیارات به معلمان و دانش‌آموزان و اولیای آنها متقاعد ساخت و آنها نیز مسئولیت خود را با حفظ منافع بلندمدت و جمعی بپذیرند؟ چگونه مدرسه می‌تواند هم نماد همبستگی ملی باشد و هم پذیرای تکثر فرهنگی، قومی، اقتصادی، و تنوع استعدادها؟ آموزش و پرورش چگونه می‌تواند با نگرشها، انتظارات، ترجیحات، هنجارها، ترجیحات و امیال گوناگون دانش‌آموزان و خانواده‌ها در جامعه متکثر ایران همراهی و سازگاری بیشتری داشته باشد؟ چگونه می‌توان مداخلات گسترده نظام حکمرانی را با استقلال مدرسه و منافع دانش‌آموزان همسو نمود؟ چگونه می‌توان از فرصت بی‌نظیر تحولات فناوری برای حرکت به سمت آینده‌ای تازه بهره برد؟ آیا خصوصی‌شدن آموزش می‌تواند راه‌حل مسائل نظام تعلیم و تربیت ما باشد و سهم مدارس غیرانتفاعی در نظام آموزشی کشور ما به چه میزان باید باشد؟ آیا می‌توان منافع موسسات خصوصی آموزشی (مانند موسسات مرتبط با کنکور، تیزهوشان و ...) را با منافع دانش‌آموزان سازگار کرد؟ و ...

در ایران امروز، نمی‌توان این سوال‌ها را با جواب‌های کلیشه‌ای و شعاری از پشت درهای بسته پاسخ داد. یافتن جواب برای این دغدغه‌ها، در درجه اول، نیازمند بازخوانیِ انگاره‌هایی است که نگرش فکری حاکم بر آموزش و پرورش ما را شکل داده‌اند. برای شکستن این فضای ذهنی می‌توان و باید همهٔ کسانی را که به ایران و نسل‌های آیندهٔ آن اهمیت می‌دهند، به یک گفت‌وگوی ملی فراخواند: والدین و دانش‌آموزان، معلمان، مدیران و کادر اجرایی مدرسه، نهادهای صنفی، دانشگاه‌ها، مراکز پژوهشی و اندیشکده‌ها، روزنامه‌نگاران و صاحبان رسانه‌ها، کنشگران رسانه‌های اجتماعی، حوزهٔ صنعت، همهٔ شهروندان دلسوز و صاحب‌منصبان در نهادها و دستگاه‌های مختلف اجرایی و قانون‌گذاری و قضایی.

منظور از گفت‌وگو در اینجا تنها شکل‌های شناخته‌شده‌ای مثل بحث و مناظره و مذاکره نیست. نقطهٔ تمایز آن است که در گفت‌وگو، روند ما را هدایت می‌کند، نه ما روند را. در گفت‌وگو آمادگی برای تحوّل‌پذیری اصل است، نه عطش برای غلبه و امتیازگیری. آموزش و پرورش آینده، از پس شکسته‌شدن حصرها و گشوده‌شدن دریچه‌های چنین گفت‌وگوها و کنش‌های مشترکی زاده می‌شود و از طریق تلاش برای یافتن راهکارهای مشترک در جهت تحقق رویای فردای کودکان و نوجوانان ایران امتداد می‌یابد و به جامعهٔ مدنی قوام می‌بخشد. ما نیز به آغاز و دوام و فرجام چنین گفت‌وگویی سخت امیدواریم و بر این باوریم که برای پیشبرد آن باید بزرگ فکر کرد و از کوچک، آغاز.

پایان.

پی‌نوشت‌ها:

- ^۱ PIRLS (۲۰۲۳) international results in reading- ۲۰۲۱, PP.۲۰-۳۱
- ^۲ وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی (۱۴۰۰) فقر آموزشی در ایران، صفحه ۱۸.
- ^۳ وزارت آموزش و پرورش (۱۴۰۰) توصیه‌های سیاستی برگرفته از مذاکرات نشست‌های نخبگانی برای بهبود وضعیت نظام آموزشی و ارتقای سطح پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان ایرانی در دوسر ریاضی و علوم براساس نتایج تیمز ۲۰۱۹، صفحه ۱۱.
- ^۴ مرکز آمار ایران. (۱۳۹۹). گزارش وضعیت اجتماعی و فرهنگی ایران. تهران: مرکز آمار ایران.
- ^۵ مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. (۱۴۰۱). آسیب‌شناسی وضعیت بهداشت مدارس در ایران، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- ^۶ مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۴۰۱) گزارش روند ترک تحصیل و بازماندگی از تحصیل در آموزش و پرورش ۱۳۹۳ تا ۱۴۰۱
- ^۷ کلیه ارقام فوق از فصل سوم گزارش معاونت رفاه وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی است: وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی (تابستان ۱۴۰۰).
- ^۸ فقر آموزشی در ایران.
- ^۹ براساس داده‌های شورای مدارس خصوصی آمریکا، در سال ۲۰۱۹ از مجموع ۵۳/۹ میلیون کودک (از مهدکودک تا پایه دوازدهم) ۱۰ درصد یا ۵/۷ میلیون نفر در مدارس خصوصی و ۹۰ درصد در مدارس دولتی ثبت‌نام کرده‌اند. حدود ۷۸ درصد دانش‌آموزان مدارس خصوصی در مدارس وابسته به نهادهای مذهبی مشغول به تحصیل هستند. (<https://capenetwork.org/private-school-statistics-at-a-glance>).
- ^{۱۰} وزارت آموزش و پرورش (۱۴۰۰) بررسی و تحلیل آماری کنکور با رویکرد برابری و عدالت آموزشی.
- ^{۱۱} درباره سهمیه ایثارگران و ... در علوم پزشکی به این لینک توجه کنید: isna.ir/xd5fFX
- ^{۱۱} سالنامه آماری آموزش و پرورش در سال‌های مختلف و مقدسی، فاطمه (۱۴۰۱)، تحلیل سیاست‌های خصوصی سازی آموزش عمومی در ایران، رساله جهت اخذ مدرک دکتری، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.